

گرسی های نقد و نظریه پردازی

شؤء بشكاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی نسبت «عقل و وحی» از دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک*



اشاره

آنچه پیش رو دارید، دومین جلسه از نشست نسبت «عقل و وحی» از دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک است که جلسه نخست آن در شماره پیشین به چاپ رسید. مهمانان نشست عبارتند از: آیت الله سیدان و حجج اسلام آقایان فیاضی و یارسانیا (اعضای هیات تقد)

خلاصه مباحث جلسه اول و طرح دو پرسش مهم
سیحانی: پیش از آغاز بحث، خلاصه‌ای از مباحث جلسه گذشته در ۵ بند تقدیم می‌شود:

*. این نشست در تاریخ ۸۳/۱۱/۱۵ در دفتر تبلیغات اسلامی (ساختمان شماره ۲) برگزار شد.

۱. «تفکیک» از دیدگاه نظریه‌پرداز محترم، در واقع نه تفکیک میان «عقل و وحی» بلکه تفکیک میان «دین و فلسفه» است؛ بدین معنا که روش‌شناسی فلسفه و وحی متفاوت است و برای آنها دو منبع وجود دارد. بنابراین آنچه به عنوان فلسفه یا افکار بشری در اختیار ما است، مبتنی بر وحی و منابع وحیانی نیست؛ از این رو باید بین این دو حوزه تفکیک صورت گیرد.
 ۲. در باب عقل و وحی، ایشان معتقدند عقل، حجیت ذاتی دارد و منبعی مستقل در کنار وحی می‌باشد؛ از این رو هیچ‌گاه نمی‌توان عقل را حذف کرد؛ بلکه عقل، پایه هر نظام فکری مطلوب و استوار به شمار می‌رود.
 ۳. منظور از عقلی که در کنار وحی، حجیت است، «مستقلات عقلیه یا عقل صریح» می‌باشد و آنچه فراتر از عقل صریح باشد اصولاً عقل نیست و به عنوان حجیت به شمار نمی‌آید و نمی‌تواند مبنای تعبیر و تفسیر متون دینی و منابع وحیانی قرار گیرد.
 ۴. «فلسفه اسلامی» به جای تمسک به عقل صریح یا عقل حجیت، به احکام مورد اختلاف عقل تمسک می‌کند و فراتر از بحث، عقل حجیت را می‌کاود؛ از این رو قهراً ناسازگاری میان احکام فلسفه و احکام دینی رخ می‌دهد.
 ۵. از نظر ایشان، برای روشن ساختن تفاوت نتایج فلسفه با نتایج حاصل از درک منابع وحیانی، گریزی جز مراجعه به آرا و انظار فلاسفه نیست تا نشان دهیم آنان چگونه از عقل صریح و حجیت فراتر رفته‌اند و چیزهای دیگری را به عنوان مبنای انظار خویش قرار داده و از این جهت اختلاف ایجاد شده است.
- اما در مقابل، اساتید ارجمند حاج آقا فیاضی و حاج آقا یارسانیا مطالبی را در نقد این دیدگاه فرمودند که در چند بعد خلاصه می‌شود:
۱. قطعی که از طریق «عقل» حاصل می‌شود، در هر صورت برای فرد حجیت است و منحصر به بدیهیات نیست. در امور نظری نیز اگر عقل به قطعیت می‌رسد، برای خود فرد حجیت است.
 ۲. زمانی که عقل به قطع می‌رسد، ضرورتاً وحی و منابع دینی را تأویل می‌کند؛ زیرا گریزی از این امر نیست. ما با کلمات و متونی سر و کار داریم که از نظر سند، صدور و محتوا، در اختیار ما است و ممکن است از نظر سند دچار اشکال بوده و احیاناً اگر قطعی باشد ممکن است از نظر دلالت، ظنی باشد. به هر حال وقتی با یک متن مواجهیم و در کنار آن با احکام

قطعی وحی به سراغ این متون می‌رویم، چاره‌ای جز تأویل آن متن نداریم و باید بر اساس آنچه عقل می‌فهمد، آن را بفهمیم.

۳. فردی که تعقل می‌کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه این فرآیند را طی کند و از وحی، آن چیزی را بفهمد که با عقل به آن رسیده است. حال ناظر بیرونی می‌تواند بر مبانی و مقدمات آن عقل یا استدلال خدشه کند و یا آن فرد را به این نتیجه برساند که خلاف عقل عمل می‌کند. طبعاً اگر نتوانست باید او را معذور بدارد؛ زیرا وی، فردی است که مبتنی به عقلانیت خویش به چنین نتیجه‌ای رسیده است.

اما پرسش مهم هیأت تقد از محضر جناب استاد سیدان این بود که باید مرز میان «عقل صریح و غیر صریح» را روشن کنند که چگونه می‌توان بر اساس عقل صریح، به منابع وحیانی رسید؟ آیا این عقل صریح، لزوماً همان بدیهیات است؟ اگر فراتر از بدیهیات نباشد که عقل تعطیل می‌شود و اگر عقل می‌تواند فراتر از بدیهیات تعقل کند، پس فلسفه‌ای در کنار فلسفه دیگر قرار می‌گیرد.

در مقابل، یک سؤال از هیأت تقد این بود که از دیدگاه فلسفه، اگر معتقدیم میان عقل و وحی مرزی وجود دارد و نیازمندی به وحی مورد قبول است، این مرز کجا است و از دیدگاه فلاسفه ما، عقل در کدام موضع خود را به وحی می‌سپارد و داده‌های وحیانی را به عنوان یک منبع و مأخذ می‌پذیرد؟
در اینجا از جناب آقای سیدان دعوت می‌شود دیدگاه‌های خود را مطرح کنند.

نظریه

سیدان: در ادامه بحث جلسه گذشته با عنوان «نسبت عقل و وحی از دیدگاه مکتب تفکیک و فلسفه اسلامی» مطالبی ارائه گردید؛ از جمله توضیحاتی در خصوص عقل و وحی و مکتب تفکیک - بویژه منظور از این کلمه که «تفکیک»، همواره بین افکار بشری و مطالب وحیانی است - ارائه شد. حتی این تعبیر مورد استفاده قرار گرفت که تفکیک بین فلسفه و وحی به جهتی، تفکیک بین افکار بشری و مطالب وحیانی است؛ چنان‌که گاه از فلسفه، معنایی افاده می‌شود که با معنایی که ممکن است داده شود تناقضی ندارد.

به هر حال، درباره فلسفه نیز نتیجه این شد که عقل با وحی مطابقت دارد. بدیهی است مقصود، نسبت بین «نفس وحی» و «نفس عقل» نیست؛ بلکه منظور مدرکات عقلانی و مطالب وحیانی است. با این تعبیر البته می‌توان گفت میان این دو، تطابق در عین تمایز وجود دارد.

بیان چارچوب بحث، از طریق طرح سه پرسش اساسی

اما در پاسخ به پرسش‌هایی که در ارتباط با جلسه قبل در این رابطه مطرح شد، نظر بنده این بود که بیشتر وارد مصادیق مورد نظر شویم تا در ضمن آن، مطالب دیگرمانند سنخیت، عینیت، تباین بین حق تعالی و موجودات نیز مشخص شود. در نهایت تصمیم بر این قرار گرفت که وارد مسائل مهم‌تری شویم که مد نظر طرفین است. در همین رابطه سه پرسش از سوی هیات نقد مطرح شد که همراه با پاسخ هر یک، ارائه می‌شود:

تبیین دقیق‌تری از امکان جمع «تمایز و تطابق» عقل و وحی

نکته اول این است که «به‌رغم تمایزهایی که از بعضی جهات بین عقل و وحی وجود دارد و به‌رغم تطابق‌هایی که با یکدیگر دارند، مناسب است حوزه تمایز و تطابق بهتر روشن شود.

«تمایز»، به‌معنای انفکاک دو مقوله، با دو کاربرد متفاوت

پاسخ: مقصود از تمایز این است که مقوله «تعقل» غیر از مقوله گیرایی پیامبر گرامی اسلام (ص) از حضرت حق می‌باشد؛ پس در حوزه تمایز، توضیح این است که هر کس به معنای تعقل و وحی آگاه باشد، می‌داند این دو، مقوله‌هایی جداگانه‌اند و دو نوع جریان مطالب، برای عقل و وحی وجود دارد. عقل، مطالبی را می‌فهمد و یا بر اساس مطالب روشنی که درک کرده است، مطالب دیگری را نیز کشف می‌کند؛ اما وحی، گیرایی مطالب و حقایق، از حضرت حق است. بنابراین ارتباط با تمایز این مسئله کاملاً روشن و نیاز به توضیح بیشتری نیست. وحی و عقل دو مقوله‌اند و دو نوع کاربرد برای این دو وجود دارد.

«تطابق» به معنای عدم تضاد مدرکات محدود عقل با منزلات وحی

اما در خصوص «تطابق»، منظور این است: آنجا که عقل انسان مطلبی را می‌فهمد، هرگز با آنچه وحی فرموده، تضاد ندارد و محال است آنچه عقل می‌فهمد با توجه به «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّةً» متضاد درآید. البته فرض این است که مخاطب ما کسانی هستند که وحی را پذیرفته‌اند؛ از این رو در ارتباط با وحی، عقل به عنوان یک حجت معصوم در کنار وحی قرار می‌گیرد که طبعاً امکان ندارد با وحی تضادی داشته باشد. معنای این سخن این نیست که هر کجا وحی، مطلبی را فرموده است، عقل نیز همان مطلب را می‌فهمد! خیر. از آنجا که دایره وحی، وسیع و حدود عقل کاملاً نسبت به وحی، محدود و ضیق است، پس کاملاً مشخص است که منظور از تطابق این نیست که عقل، تمام مطالبی را که در وحی مطرح است، می‌فهمد؛ بلکه مقصود این است که عقل قسمتی از آنها را می‌فهمد و قسمتی را نمی‌فهمد و در عین حال، با آن تضاد و تباینی هم ندارد. اینجا است که یکی از موارد مطرح در پرسش ایشان باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد که می‌فرمایند: «پس از پذیرش وحی، مواردی وجود دارد که عقل ما نسبت به آنها رسا نیست و بهتر است این موارد مشخص شود.»

اصولاً هر کس عقل خود را به هر معنایی که استعمال می‌کند، در تمام مسائل و حوزه‌های قابل طرح در عرصه وحی چنان جریان دهد تا این قدرت را داشته باشد که به مطالب برسد. بنابراین با گفتن اینکه وحی نسبت به عقل سعه دارد و از دیگر سو مسائلی وجود دارد که وحی به آنها دسترسی ندارد، آن‌گاه می‌توان گفت این مطلب مورد اتفاق عموم است؛ یعنی کسانی که به وحی معتقدند و از همین راه هم نیاز به پیامبر را اثبات می‌کنند، نیازشان به چنین منبعی در ارتباط با مسائل صرفاً فردی و فروع دین بوده یا ممکن است در ارتباط با برخی از مسائل اعتقادی باشد؛ بنابراین بهتر است این مطلب تبیین و موارد آن مشخص شود. در هر حال به صورتی که بیان شد، تطابق بین عقل و وحی وجود دارد.

عدم تضاد بین مدرکات عقل و وحی، در عین پذیرش معنای تمایز

بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، تنمّه سؤال موردی نخواهد داشت که می‌گوید «در این مسیر، خوب است به این پرسش نیز پاسخ داده شود که آیا تمایز موجب می‌شود مدرکات عقل، غیر از مدرکات وحی باشد؟»

بدیهی است با آنچه گفتیم جواب منفی است. هرگز با ادعایی که شد، مدرکات عقل، چنانچه وهمی و ظنی نبوده بلکه عقلی باشند، تضادی با وحی و مطالب وحیانی ندارند. بنابراین این پرسش که «آیا تمایز موجب می‌شود ادراکات و مدرکات عقل، غیر از مدرکات وحی باشد؟» زمینه‌ای ندارد و این اختلاف و تمایز بین مدرکات عقل و وحی وجود ندارد.

«تطابق عقل و وحی» رافع اشکال «ظواهر خلاف عقل»

اما ادامه این پرسش این است که «اگر مدرکات عقلی، غیر از مدرکات وحیانی است، چگونه این مدرکات می‌توانند منشأ توجیه ظواهری باشند که خلاف عقل است؟» طبیعی است که این بخش از سؤال نیز دارای زمینه‌ای نمی‌باشد؛ زیرا گفتیم تضادی در کار نیست و هر جا گفته شد که تضاد به نظر می‌رسد، از قبیل «جاء ربک»، «نفحت فیه من روحی»، «الی ربها ناظره» و امثال آن باشد. خود وحی، قبل و بهتر از همه، در چنین مواردی سخن گفته است. بنابراین اصولاً تضادی نمی‌ماند تا گفته شود چگونه این ظواهر را توصیه کنیم.

رسیدن به نتیجه واحد در کلیات، در سایه تعقل در منابع وحیانی

اما پرسش دوم این است: «کسانی که با روش مورد نظر شما بحث عقلی می‌کنند، آیا الزاماً در مسائل علمی، به نتیجه واحدی می‌رسند یا خیر؟»

پاسخ: بله، حدوداً چنین است؛ البته ادعا نمی‌شود که در همه موارد، چنین کسانی به یک مطلب می‌رسند؛ ولی می‌توان گفت چنانچه در وحی تعقل و با چراغ وحی در منابع وحیانی دقت شود می‌توان به نتیجه رسید؛ مخصوصاً با توجه به اینکه مسائل اعتقادی که بیشتر مورد نظر است در مکتب وحی از یکپارچگی و هماهنگی خاصی برخوردار است که بسیاری از موارد مانند دعاها، خطبه‌ها و روایات در این مورد به‌گونه‌ای است که کاملاً به نظر می‌رسد تکرار می‌شود. امام معصوم (ع) کلام امام دیگری را عیناً و بدون تغییر عبارت، تبیین فرموده است. در هر حال چون مدرکات وحیانی در مسائل اعتقادی به‌گونه خاصی است که عرض شد، اگر تعقل در وحی صورت گیرد (همچنان‌که کسانی نیز چنین تقیدی را داشته‌اند) آنگاه

می‌بینیم معمولاً در کلیات مسائل می‌توانند به نتیجه واحد برسند. گرچه در جزئیات و خصوصیات، اختلافاتی داشته باشند در جای خود محفوظ است، ولی در کلیات مسائل، مثلاً «حدوث» به معنای «مسبق بودن به عدم حقیقی» و «عدم سنخیت بین خالق و موجودات» همگی به توافق رسیده و نفی عینیت و سنخیت کرده‌اند. عموماً در مسئله «اختیار» نیز - ولو با تقریرات متفاوت - این وحدت نتیجه به چشم می‌خورد؛ البته نه اختیاری که در مکاتب دیگر مطرح است. همچنین در مسئله «معاد» و سایر مسائل مهم این چنین است که می‌گویند به‌خاطر اینکه تعقل را از دست نداده و در مکتب و منبع وحی، که به عقل پذیرفته‌اند، تعقل و تفکر کرده‌اند، به طور معمول به نتیجه واحدی می‌رسند.

استفاده از وحی، منوط به «اعتبار سند» و «وضوح دلالت»

اما ادامه یرسش این است: «اگر کسانی در مسیر بحث و پس از تلاش و روشمندی علمی به نتیجه‌ای خلاف نظر شما یا دیگری رسیدند، نظر آنها برای شما حجت است یا خیر؟» پاسخ: طبیعی است آنچه مهم است، اهتمام به استفاده از وحی با توجه به «اعتبار سند» و «وضوح دلالت» می‌باشد؛ چنان‌که وقتی گفته می‌شود باید از وحی استفاده شود، روشن است که باید وحی، این دو قید را داشته باشد. با این وصف اگر چیزی ادعا شود که وحی است اما مستند نبوده یا سند آن معتبر نباشد، مشخص است که چنین کلامی، مورد نظر نمی‌باشد. اگر چنانچه وحی است اما سند آن قطعی نیست یا قطعی است اما دلالت آن روشن نیست، آنجا نیز مشکلی وجود ندارد و مطلب کاملاً روشن است؛ یعنی وقتی سند، معتبر و دلالت آن روشن نباشد، بدیهی است که نمی‌تواند معیار اعتقاد باشد.

حال اگر کسی با این دو قید در وحی تعقل کرد، آن‌گاه این تلاش ارزنده است. اما اصرار بر این است که این کار انجام شود و غفلتی هم صورت نگیرد؛ یعنی این چنین نشود که ابتدا تفکر و تعقل در افکار مختلفی انجام گیرد و بعد به وحی سری زده شود؛ بدیهی است در این حال استفاده از وحی بسیار مشکل است و در بسیاری از موارد، ایشان دست به توجیه خود خواهند زد. طبیعی است وقتی کسی به قطع برسد (از هر کجا که باشد) نمی‌توان درباره قاطع، سخن گفت؛ زیرا قطع وی برای او حجت است. البته تنها در این موارد می‌توان درباره زمینه

قطع او صحبت کرد تا این زمینه از وی گرفته شود، یا مطالبی در اختیار وی قرار داده شود تا از قطع خود دست بردارد. در غیر این صورت اگر فردی به قطع دست یابد، طبیعی است برای وی حجّت خواهد بود.

ادامه پرسش دوم این است: «به نظر شما مسائل اختلافی که در این طریق پدید می‌آید (خصوصاً هنگامی که در حوزه مسائل دقیق نظری واقع می‌شود) برای عموم مردم در چه سطحی و با چه بیانی، قابل انتقال یا شایسته بیان است؟»

پاسخ: از آنجا که این پرسش مهمی نیست و کلاً از مسیر بحث ما خارج است، تنها می‌توان گفت باید کوشید مطلب به گونه‌ای به مردم گفته شود که ضد واقع و حقیقت نباشد؛ چون گاه مردم، زمینه فهم فلان مطلب را ندارند.

بیان دقیق‌تری از معنای «عقل صریح» و رابطه آن با «وحي»

اما پرسش سوم این است که «از نظر شما حجیت عقل صریح پذیرفته شده است. مناسب است تفاوت عقل صریح و غیر صریح روشن شود. آیا مراد از عقل صریح، بدیهیات اولی و غیر اولی است یا مسائل نظری را نیز شامل می‌شود؟ آیا آنچه با قرآن اثبات می‌شود مربوط به عقل صریح است؟»

عدم جمع بین «وحي» و «عقل» به عنوان منشأ اختلافات فراوان

پاسخ: آنچه حجّت و در کنار وحي به عنوان یک معصوم مطرح است، کاملاً مشخص است که هر آنچه استدلال نامیده می‌شود نیست؛ یعنی هر چه نامش استدلال است و به صورت یک قیاس مطرح شده است اگر به عنوان عقل صریح و حجّت باشد، باید بر پایه «إن لله علی الناس حجه» بتوان گفت بر خلق حجتی علیه حق متعال است. به بیان دیگر هرچه نامش استدلال است و یا جمعی از مطالب که به عنوان استدلال شناخته می‌شود یا معمولاً در مسیر استدلال و به عنوان جریان فلسفه و فیلسوف مطرح است، اگر در ارتباط با گفتار مشاهیر و بزرگان، این عقل حجّت باشد، آن‌گاه طبیعی است که با این عقل همه جا اقیانوسی از

اختلافات و درگیری به وجود خواهد آمد؛ به عنوان مثال در ارتباط با اصالت وجود و ماهیت، وحدت وجود و تباین موجودات، تشکیک در وجود، مسئله اراده (که معنای آن ازلی است)، مسئله حدوث و قدم، فاعلیت حضرت حق، فاعل بالعلم، عنایت، رضا و تجلی (و اخیراً فاعل به عشق) همچنین در ارتباط با اتحاد عاقل و معقول، حرکت در جوهر و... در همگی آنها اختلاف وجود دارد.

مثلاً بوعلی می‌گوید: «هذا قول تشکیک» و دیگران می‌گویند این از بدیهیات است؛ درباره نفس نیز اختلافات شدیدی وجود دارد. مسائل مهمی نیز که از بزرگواران مشاهیر مطرح است، برخی به «روحانیه الحدوث و روحانیه البقاء» و برخی به «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» و ... قائلند. درباره معاد نیز اینکه اصولاً روح در قالب بدن است یا روح به صورت مثالی و ... است، اختلافات بسیاری وجود دارد.

نفی «حجیت عقل»، به خاطر وجود اختلاف در استدلال‌ها

با این وصف چون استدلال‌هایی در مسائل گوناگون و دارای اختلاف، از «عقل» به عنوان حجّت ناشی می‌شود، باید به خداوند گفت این عقلی که تو حجّت قرار داده‌ای، حجّتی علیه تو است که اقبانوسی از اختلافات را در چگونگی علم حضرت حق (حتی تا ۱۱ قول) سنخیت و عینیت حضرت حق با مخلوق و ... پدید آورده است! همچنین اگر خداوند این عقل را حجّت قرار داده باشد، با آنچه پیامبران آورده‌اند تخالف دارد و قابل جمع نیست؛ زیرا تمامی سخن پیامبران، متشابه نبوده است و اصول مطالبی که از سوی ایشان آورده شده، برای عموم مردم و اهل تدبیر است. اگر عقل در ارتباط با این مسائل و ذات مقدس حجّت باشد، آن‌گاه آنچه از آورده پیامبران استفاده می‌شود این است که بین خداوند و موجودات، تباین است و یا بیّنه و بین الخلق بینونت می‌باشد و مسائل بسیاری که هر کدام جای بحث دارد.

آنچه ایشان فرموده‌اند، مشاهیر با عقل خویش درمی‌یابند که با ذات مقدس الاهی یا معاد که به صراحت در قرآن درباره آن مثال زده شده است، هم چنین در ارتباط با مسائل مختلف و حیانی و یا جبر و اختیار، حدوث و قدم، فاعلیت حضرت حق، اگر دقت شود به عنوان نص و در مقام بیان است و این مسائل توسط خداوند عنوان و ابلاغ گردیده است. اگر منظور، این

عقل کذایی باشد (که در ارتباط با استدلال‌های معمول فلسفی مطرح می‌شود) آن‌گاه این عقل با همه نصوصی که از سوی خداوند و توسط انبیا فرستاده شده است درگیر می‌شود و تضاد خواهد داشت. طبعاً اگر هر دو حجّت باشند، نمی‌توانند با یکدیگر سازگار بوده و هر دو دارای کارآمدی باشند.

وجود تضاد بین «استدلالات عقلی» و «وجدانیات»

علاوه بر این، استدلال‌های عقلی مشاهیر بزرگوار با «وجدانیات» نیز تضاد دارد؛ به عنوان مثال مسئله اختیار، یک مسئله کاملاً مشهور است و همه می‌فهمند که مختارند؛ اما اگر عقل در محدوده افعالی که به مسئله جبر و اختیار ارتباط دارد و کاملاً روشن و وجدانی است بالاخره به اینجا برسد که اراده، معلول و نیازمند علت است و هر علت ممکنى باید به یک علت واجب منتهی شود، باید به اراده حضرت حق به‌عنوان علت‌العلل منتهی شود؛ آن‌گاه می‌توان آن را «جبر فی صورۃ الاختیار» نامید. پس می‌بینیم با یک مسئله جدی وجدانی، چنین استدلال‌هایی صورت می‌گیرد و در عین حال تخالف پیش می‌آید؛ همچنین در مورد حکمت متعالیه یا عرفان ابن‌عربی، تعبیری شبیه این می‌بینیم که «بصیر الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها». یا کار به آنجا می‌رسد که مرحوم ملاصدرا در مشاعر، رسماً اعلام می‌کند که «ما از علت و معلول گذشتیم و آنچه هست، مبدأ و تطوّر خود این مبدأ است!» بدون شک هر کس چنین سخنی بگوید، اشتباه و برخلاف وجدان است.

اصولاً اگر این عقل به معنای استدلال معمول و استدلال‌هایی باشد که در کتب مطرح است و مشاهیر، به کمک آن در جریان مسائلی قرار گرفته‌اند و اگر این عقل حجّت پروردگار باشد، این گرفتاری‌ها نیز وجود دارد و با یکدیگر و هم چنین با مسائل وجدانی، وحیانی و ... در تضاد خواهد بود. قطعاً دفاع از این هم با ادعای بنده و شما درست نمی‌شود؛ بلکه باید اصل مطلب مورد بحث قرار گیرد.

«حقایق بین و درک روشن»، معنای «عقل صریح» (به عنوان حجّت الاهی)

بنابراین مقصود از این عقل، حقایق بین و درک روشن است و آنچه بر درک بین استوار است. پس می‌توان گفت زمینه تفکر وجود دارد تا با کمک آن و مسائل بین حرکت کنیم و هر

کجا به نتیجه استوار بر این مسائل بدیهی رسیدیم، حجت است و باید چنین باشد و هیچ حرفی هم در آن نیست. پس پاسخ جمله سوم که می‌گوید «منظور از عقل صریح چیست؟» می‌توان آن را به حقایق بین - و نه ادراکات وهمی و ظنی - تعریف کرد.

نبود مخالفت بین «وحی»، با «برهان» دارای مقدمات بدیهی

اما پاسخ این پرسش که «آیا با این، برهان اثبات می‌شود و برهان نیز همان عقل صریح است یا خیر؟» مثبت است؛ یعنی «برهان» به معنایی که فرمودند مقدمات آن بدیهی باشد حرفی در آن نیست؛ اما تمام سخن این است که آنچه تا کنون به عنوان برهان بیان شده و با ظواهر و صریح وحی مخالف است و در عین حال این تخالف نیز توجیه شده است دیگر برهان نیست. در هر حال چنانچه یک استدلال عقلی به عنوان برهان مطرح شود، ولی با نصوص وحی هم در تضاد باشد، باید این تخالف مورد بررسی قرار گیرد که آیا این را می‌توان برهان نامید یا خیر؟ و آلا صورت برهان بدین معنا است که شکل و قضیه‌ای که از بدیهیات، یقینیات و قطعیات برخوردار است تشکیل شود؛ درحالی‌که مقدمات آن هم یقینی است. در این حال بنده نیز معتقدم که عقل صریح، آن مسائل روشن به درک عقل است و آنچه بر این مسائل روشن استوار شود؛ مثل اینکه برهانی تشکیل شده که در زمینه بدیهیات، مقدمات و یقیناتی است که گفته شده است. بدون شک چنین برهانی حجت است.

سبحانی: جناب استاد سیدان دیدگاه خاصی را مطرح می‌کنند که ممکن است مورد نظر برخی از طرفداران مکتب تفکیک نباشد. برای به نتیجه رسیدن بحث، قاطعانه عرض می‌کنم در این جلسه دیدگاه ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد و اگر بخواهیم وارد اقوال دیگر شویم، طبعاً از این فضا خارج خواهد شد. بنابراین سخن از مکتب تفکیک در اینجا منظور دیدگاه ایشان در خصوص عقل و وحی است.

در اینجا از جناب آقای قیاضی دعوت می‌شود نقد خود را بر دیدگاه ارائه شده مطرح کنند.

بیان برخی از موارد مورد توافق با نظریه پرداز

فیاضی: از موارد توافق بنده با حاج آقا سیدان این است که «عقل، وحی و عرفان» با یکدیگر تمایز و تطابق دارند؛ همچنین به معنایی که ایشان فرمودند یعنی مدرکات بدیهی عقل یا نظرات برهانی و نتایجی که ما با استفاده از بدیهیات از طریق تفکر به دست آورده‌ایم، اگر عقل بدین معنا با وحی تعارض پیدا کند، قبلاً فرمودند که قائل به تأویل می‌باشیم. ایشان مثال‌هایی نظیر «جاء ربک» یا «الرحمن علی العرش الاستوی» که بنده عرض می‌کنم و امثال آن را برای این مدعا ذکر کردند.

محدودیت قدرت «عقل» و نامحدود بودن توان «وحی» در «فروع و اصول» همچنین همگی توافق داریم در اینکه عقل (و درواقع مدرکات عقل) محدود است و همان‌گونه که فرمودند: این استدلال ابن‌سینا بر ضرورت وحی است که می‌فرماید: «خدای حکیمی که انسان را برای رسیدن به سعادت آفریده، اگر آن را به آنچه مایه سعادت است مجهز ننماید، اختلاف پیدا می‌کند.» و سپس می‌فرماید «این عقل است که بسیاری از مطالب را درک می‌کند؛ اما این کافی نیست. چنان که عقل، خود می‌فهمد که بسیاری چیزها را نمی‌فهمد.» عقل چگونه می‌تواند تشخیص دهد که باید ماه رمضان را روزه گرفت و ماه‌های دیگر این خاصیت را ندارد؟ از نظر عقل، زمان عبارت است از مقدار حرکت و اگر چنین باشد، فرق نمی‌کند که این حرکت، حرکت زمین است و روز و ماه به وجود می‌آید و یا حرکتی در ارتباط با ماه و زمین و خورشید است. برای عقل، ماه شعبان با رمضان هیچ فرقی ندارد؛ اما اینکه این همه فضیلت برای ماه رمضان است که باید در آن روزه گرفت و همین اعمال است که مایه سعادت انسان می‌شود و هدف آفرینش با آنها تحصیل می‌شود که «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون». عقل خود می‌داند که این مسائل را درک نمی‌کند. مثال‌های بسیار دیگری در این زمینه از ابن‌سینا وجود دارد که نیاز به بیان آنها نیست. در هر حال عقل و ادراکات آن محدود اما وحی، نامحدود است؛ به دلیل اینکه علم‌الاهی نامحدود است؛ «ولا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین»، «و ازلنا علیک الکتاب تبییناً لکل شیء» تمامی اینها مورد اتفاق است. اما محدود بودن

عقل، اختصاص به مسائل فرعی ندارد که آقای سیدان بدان اشاره فرمودند. خیر، فلاسفه نیز بر این نکته اذعان دارند که وحی در فهم اصول دین (یعنی مسائل اعتقادی) محدودیت دارد؛ اما منظور، اصول اولیه نیست که آقای سیدان در جلسه قبل اشاره فرمودند اصولاً بدون عقل نمی‌شود آن را فهمید؛ زیرا همین عقل است که ما را به وحی می‌رساند و عقل می‌گوید باید خدایی و وحیی باشد یا این نبی باید صادق باشد و ... این مواضع منحصرأ جای عقل است؛ اما همین عقل در مسائل معارفی، اعتقادی و در بسیاری از مسائل دیگر می‌داند که نمی‌فهمد؛ برای مثال عقل نمی‌تواند وضعیت انسان را در برزخ یا وضعیت بهشتیان و دوزخیان را درک کند. پس اینکه وحی، نامحدود و ادراکات عقل محدود است چه در حیطة فروع و چه در حیطة اصول، امری مورد اتفاق است.

همچنین هر دو بر این نکته اصرار می‌ورزند که در وحی باید تدبیر کرد. اینکه ایشان از لزوم اهتمام همگان در تأمل در حوزه وحی سخن می‌گویند اگر ملاحظه کنید، مصاحبه‌ای که روزنامه کیهان فرهنگی با آیت‌الله جوادی کرده‌اند، در آنجا ایشان به نقل قول از استاد خود می‌فرمایند: «باید فلسفه را تنگاتنگ با کتاب و سنت فرا گرفت.» بنده در مشورت با دوستان صریحاً می‌گویم اگر می‌خواهید طلبه و سرباز حضرت ولی عصر (عج) باشید، باید فقه و اصول را خیلی جدی فراگیرید؛ به‌گونه‌ای که بتوانید آنها را تدریس کنید و وقتی به دوره خارج رسیدید، در اصول آن مسائلی را که به درد فهم کتاب و سنت - یعنی ادله لفظیه - می‌خورد، باید در حد اجتهاد فراگیرید. مسلماً برای فردی که می‌خواهد وارد علم فلسفه شود، اصول علمیه ضرورت ندارد و همان مقدار که در سطح خواننده می‌شود کافی است؛ اما در مسائل دیگر مانند عام و خاص، مطلق و مقید، مباحث حجیت، مباحث تعادل و تواجیح اگر می‌خواهید به عنوان اسلام‌شناس مطالب را ارائه دهید، باید حتماً حق فهم کتاب و سنت را داشته باشید و آن حق، مربوط به فردی است که مبانی آن را کسب کرده باشد. در غیر این صورت همان چیزی می‌شود که منافقان بدان معتقد بودند. آنان با استناد به آیه «والارض وضعها للانام» بر این باورند که زمین، ملی است و ملک کسی نیست؛ اما ما معتقدیم که چنین

نیست و در این جهات نیز توافق داریم. همان‌گونه که توافق داریم طبق روایتی از امام صادق(ع): «علماء شیعتنا مرابطوا فی الصبر الذی یلی ابلیس و عفاریته» دانشمندان شیعه و علمایی که در حوزه علمیه حضرت ولی عصر(عج) قدم گذاشته‌اند، باید در مرزی که طرف مقابل آن شیطان و عوامل او است مرزبان باشند. به فرمایش حضرت امام (ره) شیطان - اکبر یعنی آمریکا - هم بیکار نیست و صریحاً اعلام می‌کند برای نابودی انقلاب ایران، بودجه تخصیص داده است؛ همچنین در این ۸ سال اخیر بدترین شبهات و توهین‌ها نسبت به دین و ائمه معصومین(ع) مطرح شده است.

لزوم مرزبانی از دین در دو جبهه «درون و بیرون دینی»

در این قسمت هر دو موافقیم که باید وظیفه مرزبانی انجام شود. اما در اینجا میان بنده و حاج آقا سیدان (و کلیه کسانی که از مکتب تفکیک حمایت می‌کنند) اختلاف وجود دارد؛ زیرا فلاسفه معتقدند مرزبانی باید در دو جبهه انجام شود:

۱. جبهه درون دینی؛ جهت پاسخگویی به شبهات و مسائل متعدد برای کسانی که در درون دین قرار دارند، می‌توان به آیات و روایات استناد کرد؛ به عنوان مثال در مسائل فرقه‌ای می‌توان به آیات و روایاتی که مورد توافق شیعه و سنی است تمسک کرد. در اینجا نیز با یکدیگر توافق داریم که در این حیطة، باید افراد مسلطی وجود داشته باشند تا بتوانند در جای خود از حریم تشیع دفاع کنند. اما معتقدیم جبهه و مرز دیگری نیز وجود دارد که باید از آن پاسداری شود.

۲. جبهه بیرون دینی؛ که در اینجا اصل دین و عقل مورد سؤال قرار می‌گیرد.

تقویت جایگاه «فلسفه» در «حوزه»، برای پاسخگویی به شبهات انبوه

در این قسمت هر دو توافق داریم که شبهاتی وجود دارد؛ اما عده‌ای می‌گویند برای پاسخگویی، باید به چیزی مجهز بود که زبان مشترک میان ما و ملحد، مادی و کسی است که

اصل اعتقاد به خداوند را قبول ندارد و یا خدا را قبول دارد اما ضرورت وحی را نمی‌پذیرد و صرفاً به مسائل عقلی معتقد است.

وقتی امام راحل (ره) می‌بینند چیزی علیه اسلام و تشیع نوشته می‌شود، درس را تعطیل و مشغول نوشتن کتابی علیه آن شخص می‌شود؛ زیرا ایشان خود را مرزبان، و عمل به آن را وظیفه خود می‌دانند.

خدمت مقام معظم رهبری عرض کردم افرادی را می‌شناسم که بعد از یک دوره فقه و اصول وارد فلسفه شده‌اند؛ اما بارها دوستان دلسوز او گفته‌اند که خود را ضایع کرده‌ای! زیرا در حال حاضر نیز ارزش حاکم در حوزه‌ها، فقه و اصول است؛ ولی تو به سراغ فلسفه رفته‌ای! با اینکه در حال حاضر کسانی با من بی‌مهری می‌کنند، وظیفه من چیست؟ من باید در برابر خداوند متعالی پاسخگو باشم! نه در مقابل ارزش‌هایی که احیاناً ممکن است فایده‌ای نداشته باشد. اینجا است که اختلاف وجود دارد. البته از آن طرف هم کسانی مثل مرحوم ملاصدرا در جلد سوم کتاب خود، فراگیری فلسفه را بر اکثر افراد حرام می‌شمرند و می‌فرمایند: «هذا حرام علی اکثر العقول» اگر بخواهند در این مطلب وارد شوند. بنابراین ما معتقدیم تنها کسانی که آمادگی دارند باید در این رشته فعالیت کنند و معنای این کار هم تعبد نیست؛ بلکه از نظر ما تنها عقل، حجت است و نه گفته یا شخص فیلسوف. باید در راه تعقل قدم برداشت و به پیش رفت تا ورزیدگی پیدا کرد و بتوان در مقابل کسی که شبهه می‌کند ایستادگی کرد. نه تنها باید این کار را انجام دهیم بلکه اول باید اعتقادات خود را حفظ کنیم. حتی بارها مشاهده شد که بسیاری از طلاب، خود دچار شبهه شده‌اند. ما می‌گوییم باید چنین افرادی باشند و این رشته باید در حوزه باقی بماند. همان‌گونه که امام (ره) هرگاه سخن از فقه و اصول به میان می‌آوردند، فلسفه را نیز ذکر می‌کردند. من به خاطر ندارم جایی ایشان از فقه و اصول سخن بگویند ولی سخنی از فلسفه به میان نیاورند؛ زیرا این علم برای پاسخگویی به هجوم‌های دیگران، یک ضرورت است.

«فلسفه»، بستری برای درک عمیق‌تر از «وحی»

همان‌گونه که علامه طباطبایی (ره) در اول «مهر تابان» می‌فرمایند، ما نیز معتقدیم فردی که فلسفه خوانده باشد، فهم بهتر و عمیق‌تری از کتاب و سنت دارد. البته جناب استاد آقای

سیدان فرمودند که ۱۵ روز درباره «حده فقه عده» بحث کرده‌اند. ما نیز همین را می‌گوییم و معتقدیم این جمله، یک استلزام و یک قضیه شرطیه است؛ اما آیا این جمله را برای تلاوت کردن گفته‌اند یا برای فهمیدن؟ اگر می‌خواهید بفهمید با چه وسیله و بیانی باید به این هدف رسید؟ بنابراین اینجا محل اختلاف ما است که آیا باید به سراغ رشته فلسفه رفت و باید آن را در «حوزه» زنده نگه داشت یا خیر؟ فلاسفه می‌گویند بله و این یک وظیفه است.

با تمام بی‌مهری‌هایی که از جانب دوستان می‌شد بنده این مسئله را تشبیه می‌کنم به اینکه همگی توافق داریم که در برابر هجوم دشمن باید ایستاد. ولی «مکتب تفکیک» می‌گوید فردی که می‌خواهد در مقابل دشمن بایستد حق ندارد بمب و نارنجک تهیه کند؛ زیرا ممکن است منفجر شود و خود شخص را از بین ببرد! حرف ما این است که باید دقت کرد و باید بمب و نارنجک تهیه کرد؛ گرچه کسانی در این راه تلف شوند؛ زیرا مقصر خود آن فرد بوده است.

و الّا راه عقل، راه روشنی است. اگر درست پیموده شود و مصداق، «ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس» نشود، آن‌گاه خدای متعال وعده فرموده است «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» خداوند هدایت می‌کند و بنده به سمت حق می‌رود. ولی کسی که دچار آفت می‌شود مقصر خود او است و نه راه. اما این مکتب می‌گوید شما اصلاً نباید سراغ آن بروید؛ زیرا خطر دارد و دچار آفت‌هایی می‌شوید؛ چون در آن، اعتقاد به چیزهایی است که خلاف وحی است. ما می‌گوییم باید رفت ولی مراقب بود و راه درست را پیمود. البته همان‌گونه که فرمودند به هر نتیجه‌ای که رسیدی، چون قطعی و عملی است در نهایت مجبور خواهید شد وحی را نیز تأویل کنید. مگر شما تأویل نمی‌کنید؟ «ان الله علی کل شیء قدير». خداوند بر همه چیز قادر است. خوب همین الان بنده این شبهه را دارم که آیا می‌توان گفت خداوند می‌تواند سنگی را خلق کند که نتواند آن را تکان دهد؟ آیا خدا می‌تواند مانند خود را بیافریند؟ در پاسخ می‌گویید این عام، تخصیص خورده و از محالات است. عقل و فیلسوف نیز همین را می‌گوید.

سبحانی: ضمن تشکر از حاج آقا فیاضی، اینک از حاج آقا سیدان دعوت می‌شود نظرات

خود را در مورد مسائل گفته شده بیان فرمایند.

نظریه

تأیید جایگاه «عقل و مباحث عقلی» برای پاسخگویی به شبهات «برون دینی»

سیدان: در ارتباط با مسئله آخر که فرمودید این یک مورد اختلافی است، صریحاً می‌گویم که اینجا صددرصد اتفاقی است! یعنی ما هرگز به فردی که در بیرون حوزه دین و منکر خدا و اساس دین است نگفته‌ایم که جناب! «قال... تیاک و تعالی ان الدین عند الله الاسلام». هرگز! بنده شخصاً در مشهد، مرکز مراجعه افراد منحرف و مشاهیری از به اصطلاح روشنفکران فعلی هستیم که جلسات ۷ ساعته در یک روز و در ارتباط با مسائل مختلف با آنها داشته‌ام که حتی یک کلمه نیز از قرآن و حدیث استفاده نکرده‌ام. هدف ما هرگز این نیست که در ارتباط با حوزه خارج از دین به فردی که دین را قبول ندارد بگوییم «قال رسول...!» مسخره بودن این سخن بس تا چه رسد به اینکه یک بحث علمی باشد.

نوشته چندی قبل من در ارتباط با مسائل فلسفی بود که یک قسمت از آن به فواید قطعی و عقلی اختصاص داشت که البته در فلسفه نیز به خوبی مورد بحث قرار گرفته و حتماً باید مورد استفاده قرار گیرد. این بحث در پاسخگویی به ملحدان از آنها استفاده می‌شود و حتی در داخل وحی و در ارتباط با جوابگویی به ملحدان، امام صادق(ع) و سایر معصومین از آنها استفاده کرده‌اند. چه کسی گفته که در ارتباط با خارج از حوزه دین و شبهات افرادی که دین ندارند، بگویید این دین است و شما هم تعجباً باید دین را قبول کنید یا دین چنین و چنان است و...؟!

هرگز! ببخشید، این حرفی است که حتی نمی‌توان آن را به یک کودک نیز نسبت داد. نعوذ بالله اگر کسی چنین چیزی بگوید، شخص من باید صاف و پوست کنده او را مجنون مجنون بنامم. بنابراین متأسفیم از اینکه بد برخورد شده و مطلب به درستی طرح نگردیده است. باید بسیار تشکر کرد از آقایانی که این جلسه را تشکیل دادند تا حداقل بنده به سهم خود، مطلب را ابلاغ کنم که حقیقت از این قرار نیست. در گفت‌وگویی که چند سال قبل داشتم اشکال می‌شود که «فلسفه به عنوان ابزاری در جوامع ملحدین و منکرین، نقش مهم و اساسی دارد و از اهمیتی ویژه برخوردار است.» به اضافه این مطلب که «فهم مطالب دقیق خطب و احادیث در گرو داشتن مبانی فلسفی است و بدون آن نمی‌توان به درستی از آنها استفاده کرد.» اینها مطالبی است که بنده روی آن کار کرده‌ام.

تقسیم بندی مطالب فلسفی به دو بخش «قواعد قطعی عقلی و مسائل نظری اختلافی»

اما در جواب مطلب فوق به عرض می‌رسد اصولاً مطالبی که در کتب فلسفی مطرح است به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول، همان «قواعد قطعی عقلیه» است که در فطرت عموم عقلا وجود دارد. اینها همان رشته‌هایی است که از عقلا در جوامع مختلف شنیده می‌شود و ایشان با توجه به همان قواعد، به کار خود پرداخته و می‌پردازند. گرچه ایشان عبارت اصطلاحی و عینی آن قواعد را (مانند نیاز معلول به علت و عدم امکان تحقق معلول بدون علت و استحاله اجتماع ضدین و تقیضین و اینکه هر چه محدود است معلول است و هیچ معلولی نمی‌تواند قائم بالذات باشد، استحاله دور و تسلسل و ...) ندانند، اگر این مطالب در هر نوشته‌ای به صورت روشن بحث شده باشد، بهتر است از آنها استفاده شود.

اما بخش دوم مسائل مطرح شده در فلسفه، «مسائل نظری اختلافی» است؛ از قبیل اصالت وجود یا ماهیت و وحدت وجود یا تباین موجودات و وحدت تشکیکی در وجود و سرایت قاعده الواحد «لا یصدر منه الا الواحد» به ذات مقدس حق، و قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» و نیز حرکت در جوهر و «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» و مانند اینها. و از این قسم است نتایجی که از این مطالب و امثال آن در فلسفه و حکمت گرفته شده است؛ مانند سنخیت میان خالق و مخلوق و اتحاد علم و اراده حضرت حق و قدم عالم و معاد جسمانی و منشأ بودن عالم بهشت برای نفس انسان‌ها و قائم بودن به نفس بهشتیان و ... که در همگی آنها اختلاف است.

«قوانین قطعی و فطری فلسفه»، پاسخگوی ملحدان و مورد توافق همگان

حال آنچه در پاسخ به منکران خداوند متعالی و ابطال مقالات آنان، از فلسفه استفاده می‌شود، از مطالب بخش اول است که همان مسائل قطعی و قوانین بدیهی فطری است که در

همه علوم، مورد قبول همگان است و در فلسفه نیز مورد بحث قرار گرفته است. چنانچه عرض شد، در هر موضعی که این مطالب بهتر بحث شده باشد، شایسته است از آن بیشتر استفاده شود؛ چنانکه این مسائل در قرآن و حدیث کاملاً مورد توجه و تأکید قرار گرفته است؛ تا جایی که با تمسک به همین قواعد و تسلط به همین مطالب قطعیه است که خطبه‌ها و احادیث معارفی و توحیدی روشن می‌شود. بنابراین در این مسئله هیچ تردیدی نیست که این بخش دقیقاً در انحصار فلسفه نیست؛ اما مورد قبول همه است.

آنچه مورد انتقاد است بخش دوم می‌باشد که مورد اختلاف بوده و از مباحث نظری به شمار می‌رود. مسلماً استفاده از آنها نمی‌تواند در تبیین روایات و خطب، کاربرد چندانی داشته باشد؛ ولی با توجه به این بخش و اختلاف مبانی و نظرات گوناگون، تأمل در فهم خطب و احادیث بیشتر می‌شود که این مسئله دیگری است.

وجود توافق طرفین در نکات ارائه شده از نظریه

بنابراین این مسئله خیلی روشن است. تا اینجا نتیجه این شد که تمام مطالب مربوط به نظریه، مورد توافق آقایان نیز هست. در ارتباط با همان مسائل گذشته تذکر یک مسئله بسیار مهم لازم است. اینکه هرچند خوب است مسائل این چنینی باز و روشن شود، اما در یک مقطع، وقتی مطالب به جایی رسید و تمام شد، باید بحث دیگر انجام شود. در هر حال توافق در این جهت بوده و هست.

ضرورت استفاده از استدلالات عقلی و عدم تمسک به کلام معصوم (ع)، هنگام مواجهه با ملحدان

بنده در خصوص مراجعاتی که دارم و اکثر آنها در پاسخ به ملحدان و روشنفکران است، حتی یک «قال الصادق (ع)» یا «قال الباقر (ع)» یا «قال الله تعالی» بر زبان نمی‌آورم. البته نباید از این نکته غفلت کرد که اکثر شبهاتی که در خصوص مکتب مطرح می‌شود، به بهترین صورت به آن پاسخ داده می‌شود. بسیار خوب است آنچه را که خدا و ائمه (ع) در مکتب اسلام

می‌فرمایند و طبعاً بهترین مطلب است، بیاموزیم و آن آموخته‌ها را به عنوان یک اصل و مطالب عقلی ارائه دهیم و از «قال...» یا «قال رسول...» استفاده نکنیم.

برای پاسخ شبهات مختلف چه در اصل مسئله معاد و چه مسائل اجتماعی، باید از استدلالات بسیار قوی در کلام ائمه هدی (ع) و از متن دین که نیاز به دین دیگر و به مسائلی غیر از مسائل اولیه عقلی ندارد و از هر جهت جامع است، استفاده کرد.

اصولاً اگر در دین به درستی دقت شود به مطالبی برمی‌خوریم که به کمک آن می‌توان به بهترین وجه پاسخگو بود. بنابراین صحیح نیست درباره پاسخ به شبهات، به عنوان یک اصل تعبدی و احياناً مسئله‌ای که در دین آمده سخن گفته شود.

«تأویل»، امر مورد تأیید قرآن

اما مطلب بعدی که بسیار مهم است، در ارتباط با آیات شریفه قرآن و تأویل به برخی از موارد است. عرض بنده در ضمن صحبت این بود که اگر از نظر عقلی به آیه‌ای رسیدیم که با عقل تنافی دارد، باید آن را تأویل کنیم؛ بلکه گفتیم علاوه بر این اصولاً دین، قبل و بهتر از ما آن را توجیه کرده است؛ یعنی مقام دین که جای تعبیر است و باید تأویل شود؛ از قبیل «نفخت فیه من روحی» (که ظهور آن این است که حضرت حق روحی دارد که تقسیم و سپس قسمتی از آن دمیده می‌شود) با اصول قطعی وحی همچون «لم یلد و لم یولد» سازگار نیست و اصلاً خود وحی، تمام این موارد را بیان کرده است. مگر در جایی که تأویل آن وحی از چنان وضوحی برخوردار است که آن را از نظر عقلی، به عموم عقلا و اگذار کرده باشد که در این حال ممکن است بگوییم باید سعی کرد تا معنا و مراد را دریافت.

بیان شرایط تأویل «بطن قرآن»

همچنین مسئله «تأویل البطن» در ارتباط با آیات شریفه قرآن، امری قابل بررسی است؛ البته نه تنها یک بطن، بلکه گاه گفته می‌شود تا هفت بطن برای آیات شریفه قرآن وجود دارد و در این بحثی نیست. اما بیان کردن مطلبی به عنوان بطن قرآن، تنها در زمانی گفته می‌شود که

از عبارت، استفاده نمی‌شود؛ یعنی با توجه به قواعد لغوی، ادبی، صرفی، نحوی و سایر قواعد و با توجه به سایر مسائل مربوطه، تفسیر این مطلب استفاده نمی‌شود.
بنابراین اگر چیزی به عنوان «بطن» مطرح می‌شود، دارای چندین قید و شرط است:

اول - عدم تضاد بطن با «اصول وحی»

حتماً این بطن با اصول وحی، تضاد نداشته باشد؛ بدین معنا که چیزی را به عنوان وحی نگوئیم که با اصول وحیانی در تضاد باشد؛ برای مثال در آیه: «و مما خطیبتهم اغرقوا فأدخلوها ناراً» ابن عربی در این خصوص می‌گوید وقتی حضرت نوح(ع) نفرین کردند، فرمودند «پروردگارا، شب گفتم فهم نکردند، روز گفتم فهم نکردند مخفی و علنی گفتم فهم نکردند.» در این حال، خداوند متعالی، نفرین حضرتش را مستجاب می‌کند. حال آنکه «خطیبات» از «خطوه» می‌آید و منظور از «اغرقوا» این است که گام‌های استواری را قوم نوح برداشتند و فانی فی‌الله شدند. با این وصف بطن آیه چنین است: «اغرقوا فی بحار المعرفه و النار المحبه» آنها در دریای معرفت غرق شدند و آتش محبت را چشیدند.^۲

همچنین در ابتدای کتاب «ممد الهمم» که متأسفانه در قم نیز چاپ و نشر یافته، در ابتدای آن کتاب این‌گونه نوشته شده است که «وقتی ابن عربی می‌گوید من پیامبر(ص) را خواب دیدم که می‌فرمایند این کتاب (فصوص) را ارائه بده.» در شرح «فصوص» نیز این‌گونه نوشته‌اند که چرا این جمله را ایشان آورده که «پیغمبر اکرم(ص) فرموده اینها اسراری است که عذر کشف سر را بیان می‌کند؟ چرا این اسرار را آورده است؟» حال آنکه به اعتقاد ما این اسراری است که با نصوص و ظواهر وحی مخالف است. «و مما خطیبتهم اغرقوا و ادخلوا ناراً» یعنی گام‌هایی برداشتند و فانی فی‌الله شدند؛ یعنی «اغرقوا فی بحار المعرفه و ادخلوا نار المحبه». در هر حال با توجه به ترکیبی که در شرح نصوص و کتب دیگر دارد، تأویل و بطن به این صورت، معنا ندارد و صحیح نیست.

دوم - قابلیت استناد بطن به کلام معصوم (ع) و اسناد الاهی

درست است که قرآن اشاراتی دارد و برداشت‌های بسیاری نیز از آنها می‌شود که بسیار مهم است، ولی این برداشت‌ها نباید با نصوص وحی تضاد داشته باشد؛ جز اینکه مبتنی بر سند الاهی باشد. قطعاً نمی‌توان اینها را بطن نامید.

اصولاً برای درک بطن، از «ظاهر» استفاده نمی‌شود و با قاعده تفسیری نمی‌توان گفت مراد خدا این است؛ جز اینکه به معصوم (ع) مستند باشد. بنابراین نمی‌توان برداشت شخصی خود را از آیه، به قرآن نسبت داد؛ درحالی که از آن عبارت، چنین چیزی استفاده نمی‌شود.

اما مطلب دیگر این است که آیا می‌توان به صراحت، از وحی، «بینونت بین خلق و موجودات» و به عبارتی «عینیت یا سنخیت» را استفاده کرد؟ قبلاً گفتیم دلیل عقلی باید بین و یا بر مسائل بین استوار باشد. با این وصف آیا عینیت و سنخیت با موجودات ایجاب می‌کند که وحی را توجیه کنیم یا خیر؟ این مسئله‌ای است که باید در جای خود بررسی شود.

سبحانی: ضمن تشکر از حاج آقا سیدان، از جناب آقای پارسانیا دعوت می‌شود نقد خود را مطرح کنند.

نقد

توافق اساتید حاضر بر کلیات مطالب

پارسانیا: مدار گفت‌وگو نظریاتی است که جناب آقای سیدان فرمودند؛ البته عنوان بحث، روش‌شناسی یا «نسبت عقل و وحی در مکتب تفکیک» است. ضروری است اعلام کنم تقابل‌هایی پیرامون این اسم وجود دارد؛ اما طرح آنها در این جلسه چندان موضوعیتی ندارد؛ زیرا اساتید به لحاظ روش بسیار به یکدیگر نزدیکند و اختلافات، صرفاً مربوط به موارد است.

ضرورت بازگرداندن اختلاف اندیشمندان، به «اختلاف در روش‌ها»

در باب تأویلات، اخیراً سخنانی گفته شد؛ اما هیچ کدام از مواردی که عنوان شد، به گونه‌ای نیست که فیلسوفی در مقابل یکی از آنها، بر اساس همان روش، موضع نگرفته باشد؛ حتی اگر کسی بخواهد «وحدت تشکیکی وجود» را در بخشی از «فلسفه اسلامی» رد کند، در قبال آن موضع دارد. در خصوص «وحدت شخصی وجود» نیز در چارچوب همین مبنا و روش، عده‌ای در مورد چیستی تفسیر «وحدت شخصی» و عده‌ای نیز در برابر خود «وحدت شخصی»، موضع گرفته‌اند. عده‌ای به صراحت تکفیر می‌کنند فردی را که بگوید «عالم، همان تطورات و شئون خداوند است» و این سخنان را گفته جهله صوفی می‌نامند و ذات حق را از همه این امور منزّه، و آنها را تطورات شهود و شئون او (و برخی دیگر، تجلیات او) می‌دانند. همه اینها به آیات و روایات وارده در باب «تجلی» و امثال آن استناد کرده و عده‌ای نیز آن را رد می‌کنند؛ البته باز هم برای این کار به آیات و روایات استناد می‌کنند! طبعاً باید هر یک از اینها را مورد بررسی قرار داد. با توجه به مباحثی که هم اکنون مطرح شد، فکر می‌کنم اگر اختلاف نظری هم بین جناب آقای فیاضی و جناب آقای سیدان باشد، با توجه به همین اصول است. یا بنده شاهد بودم جناب آقای فیاضی در درس استاد جوادی آملی حضور داشتند و استاد بر اساس همین اصول، برخی از مطالب را بیان می‌کردند؛ درحالی‌که آقای فیاضی موافق با آنها نبودند. این مطلب درباره آقای مصباح و دیگران نیز صدق می‌کند که اختلاف‌ها در همین چارچوب روشی است. اگر اختلاف در این حدود باشد، اینکه اصرار کنیم «تفکیک» به این معنا است که مثلاً جناب آقای فیاضی وقتی در برابر آقای مصباح بر اساس مکتب وحی سخن می‌گویند و آقای مصباح بر اساس مکتب فلاسفه سخن می‌گویند، آن‌گاه می‌توان گفت چنین فلسفه‌ای را خداوند هم نیافریده که یک چیز عام به این صورت باشد و در عین حال بتواند این مغالطه را هم به وجود آورد.

ضرورت اصلاح عناوین، در گفت‌وگوهای علمی

اما پرسش آخری هم که مطرح شد، با نوعی تأدب از حاشیه همین مسئله می‌گذرد و بیشتر ناظر بر این بود که وقتی با مردم سخن می‌گوییم، دو نفر که هر دو در همین چارچوب

سخن می‌گویند ممکن است گفته شود که اینها اهل فلسفه‌اند و ما اهل معارف و وحی هستیم. ان شاء الله یکی از نتایج این نشست‌ها اصلاح عناوین و بحث‌ها در محیط‌های مذهبی و گفت‌وگوها باشد.

گاهی اوقات مشاهده شده که افرادی، یک دسته مطالب فلسفی را از یک فیلسوف در برابر نظر فلسفی دیگری مطرح کرده و می‌گویند این حرف فلاسفه است و آن حرف مکتب اهل بیت(ع) است یا یکی از اساتید بزرگوار از استاد شهید مطهری نقل می‌کردند که ایشان فرمودند وقتی با فلان فرد بحث می‌کنند، می‌گویند آیا فکر می‌کنید صاحب این قبه هم نمی‌فهمد؟! یعنی اینکه فردی این‌گونه مستند به صاحب قبه باشد. آیا این روش درست است؟! می‌خواهم بگویم این نیز مورد توافق است و پیام این نشست‌ها شاید همین باشد که این سخنان منتشر شود و هم کسانی که در حوزه فلسفه مشاء، حکمت اشراق و ... مطالعه می‌کنند، در جهت تلطیف این مسئله، اگر روش یک روش منطقی است، اقدام کنند.

بحث ما در مدار این میز است. جناب آقای سیدان در جلسه گذشته تصریح فرمودند که ممکن است افراد دیگری با این نظریه موافق نباشند. درحقیقت چون عنوان بحث، مکتب تفکیک بود، برخی از عزیزان که در ذیل این عنوان مطرح می‌شوند، مسائل مورد توافق ما را نمی‌دانند؛ بنابراین چند نمونه برای عزیزان ذکر می‌کنم و سپس به سراغ پرسش‌ها می‌روم.

موردی که می‌خوانم از کتاب «ابواب الهدی» تألیف مرحوم میرزا بیگی اصفهانی(ره) صفحه ۶۲ است. ایشان در این کتاب، کل ادراکات حصولی را این‌گونه بیان می‌کند: «ان التصور الشيء حجاب کائن ماکان و التصورات و التصدیقات لا یفیدان الا الیقین و لا امان لخطأ الیقین»

ایشان مجموعه تصورات و تصدیقات و هر آنچه را در این حوزه از معرفت قرار می‌گیرد، «حجاب» می‌نامند یا در عبارت دیگری این کتاب در ص ۶۵ می‌فرماید: «ان المعقولات ضروریه مظلّمه الذات و استکشاف الحقایق التوریه ...»

سیدان: چون این جلسه به طرح نظریه بنده در باب «عقل و وحی» اختصاص دارد، بهتر است شبهاتی را که مربوط به بنده است مطرح کنید و به دیگر دیدگاه‌ها اشاره‌ای نشود.

پارسانیا: جناب عالی نقل قول‌هایی را از بزرگان عنوان کردید که درست است؛ یعنی با بیان و تقریری که می‌فرمایید، هر کس آن سخنان را بگوید به نظر بنده هم کافر است. اما در

آن موارد، کسی اعتراض نکرد که چرا اسم افراد دیگر می‌آید و آیا این برداشت صحیح است یا خیر؟ در هر حال صرف نظر می‌کنم از بیان عباراتی که ناظر به این مسئله بود.

سبحانی: اینکه عرض شد نظرات دیگر عنوان نشود، منظور عدم طرح آنها نیست؛ بلکه از آنجا که موضوع بحث، یک نظریه خاص و نقد آن می‌باشد، طرح دیدگاه‌های دیگر نیز مناسب است؛ اما در جای خود. اگر بنا باشد اقوال دیگری مطرح شود، استشهد بر این بود که فلسفه اسلامی در بحث عقل و وحی این چنین می‌گوید. ما نیز فعلاً توافق کرده‌ایم که وقتی می‌گوییم «مکتب تفکیک چنین می‌گوید» منظور این است که صاحب نظریه چنین می‌گوید؛ بنابراین اشکال ندارد که به بیانات دیگر از طرفداران مکتب تفکیک نیز اشاره شود؛ مشروط بر آنکه مورد تأیید نظریه‌پرداز و دیدگاه ایشان نیز باشد.

۲۱۹

پارسانیا: به هر حال عنوان بحث «عقل و وحی در دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک» است. بنده با اصول و روش کار دارم، نه با یکایک مصادیقی که جناب آقای سیدان فرمودند که البته آنها هم محل بحث است. برداشتی که ایشان دارند ممکن است مورد پذیرش بنده نباشد و بالعکس و آن فردی نیز که در همین چارچوب سخن گفته ممکن است اشتباه کرده باشد؛ به همین دلیل فکر می‌کنم هیچ نزاعی تا پایان با یکدیگر نداشته باشیم. ولی اگر مکتب تفکیک این است، به نظر می‌رسد طرح مسئله به این صورت صحیح نباشد.

اما در مورد روشی که مورد وفاق بود، در جلسه گذشته نیز موارد بسیاری از مصادیق عنوان شد و حجم قابل توجهی از وقت جلسه را گرفت؛ اما این موارد را متعرض شدم که چرا به حاشیه می‌روید؟!

اکنون باز سعی می‌کنم در همین چارچوب سخن بگویم. بحثی که قصد طرح آن را دارم بیشتر در حوزه نسبت عقل و وحی است. جلسه گذشته مطالبی مطرح شد و بر آن اساس سه پرسش نوشته و خدمت جناب استاد فرستاده شد. پاسخی برای ما ارسال گردید؛ اما ایشان به این پرسش‌ها شخصاً پاسخ نداده‌اند. در این پاسخ‌ها مجدداً سؤالاتی برای من مطرح شد که البته با توضیحاتی که ایشان در این جلسه دادند، برخی از پاسخ‌های قبلی و مکتوب ایشان تغییر کرد. اما به رغم این مطلب، یکی دو پرسش را در جای خود، خدمت جناب استاد عرض می‌کنم.

نقض پاسخ نظریه پرداز درباره پرسش مربوط به «توانمندی عقل در بیان مقصود الاهی»

اما سؤال اول از سه پرسش مکتوب این است که «اگر عقل همانند وحی کاشف اسرار است، پس چرا بین مدرکات عقلی و وحیانی قائل به تفکیک شده ایم؟» البته این سؤال ناظر به بحث جلسه گذشته نیز می باشد که با توجه به بیاناتی که در این جلسه فرمودند، پاسخ به این سؤال داده شده است؛ یعنی میان مدرکات وحیانی و عقلانی اختلافی وجود ندارد. احیاناً عقلا راه عقل را درست طی نکرده و به توهم گرفتار می شوند؛ وگرنه مدرکات عقلانی، همان مدرکات وحیانی است؛ یعنی وقتی عقل از توحید، چیزی را اثبات می کند، توحید نیز همان است. وقتی وحی می آید «ویشیرلهم دفاين العقول» از همان توحیدی سخن می گوید که دقیقه عقل است و عقل می توانسته با کمک وحی بفهمد، می تواند به درک لازم نائل شود. به دلیل آنکه من به عزیزان ارادت دارم، از ذکر عبارات و اسامی ای که در ذهن دارم، خودداری می کنم تا دوستان ناراحت نشوند. اما برخی از این عزیزان تصریح می فرمایند که «ذاتاً مدرک عقلانی با مدرک وحیانی تفاوت دارد».

اما پرسش مهم این است که اگر عقل کاشف از واقع است، به چه دلیل عقل تنها برای رفع ید از مخالف ظهور خود مفید است و در بیان مراد و مقصود الاهی مفید نیست؟! در توضیحی که استاد فرمودند، به این قسمت پرداخته نشد؛ اما فکر می کنم جوابی که اینجا داده شده است، در پاسخ به این سؤال باشد: «اگر ظاهر وحی خلاف عقل باشد، در آن صورت از ظهور وحی غفلت می شود و معنا و مراد الاهی از آن مورد، باید از خود وحی استفاده شود.» در هر حال سؤال این بود که اگر عقل حجت است و خود مراد هم بیان می شود، به چه دلیل فقط جلوی ظهور را می گیرد و نمی تواند مراد را بیان کند؟! فکر می کنم با توضیحی که هم اکنون جناب استاد فرمودند، مراد را نیز می توان فهمید؛ ولی پاسخی که در اینجا آمده، مطابق نیست با آنچه فرمودند.

اما درباره جواب دومی که فرمودند، بنده چندین سوال مطرح کرده بودم که پاسخ به برخی از آنان مشخص شد؛ اما برخی نیز بدون پاسخ ماند؛ به عنوان مثال سؤال شده بود «عقل صریح چیست؟» در کتبی که در باب مکتب تفکیک نوشته شده است، در این باب مسائلی گفته شده

که آنها را مطرح نمی‌کنم. زیرا مقصود، جویا شدن از نظرات جناب استاد می‌باشد. در اینجا مطرح شد که معنای «عقل صریح»، مورد وفاق همه است و فلاسفه در غیر عقل صریح، اختلاف دارند. عقل صریح، جلوی ظهورات را اگر خلاف آن باشد می‌گیرد. در جوابی هم که ایشان به پرسش‌های سه‌گانه ما به صورت مکتوب داده بودند این‌گونه نوشته‌اند که «عقل صریح به مسائل بدیهی، روشن و غیر قابل اختلاف گفته می‌شود». البته در جلسه امروز مطالب دیگری نیز مشخص شد. گویا «برهان» نیز از نظایر آن به شمار می‌رود. در عین حال ابهامات و پرسش‌های تکمیلی دیگری نیز به شرح ذیل مطرح است:

طرح چهار پرسش پیرامون تعریف و گستره «عقل صریح»

۲۲۱

اول: در خصوص تعریفان از عقل صریح، آیا اصولاً مسئله‌ای را (حتی مبدأ عدم تناقض و حسیات) می‌باید که قابل اختلاف نباشد؟

چنانچه کلیه این مطالب در فلسفه به معنای عام در نظر گرفته شود، مورد قبول برخی از فلاسفه نمی‌باشد؛ درحالی‌که عده دیگری آن را می‌پذیرند.

دوم: مگر با عقل صریح (اگر غیر قابل اختلاف بودن در آن فرض شده باشد) اصل وحی و نبوت را نمی‌پذیریم؟ آیا اصل نبوت و وحی غیر قابل اختلاف است؟

حتی اگر آن چیزی که با عقل صریح اثبات می‌شود، غیر قابل اختلاف بودن ملاک آن باشد، آن‌گاه خود و آنچه از آن گرفته می‌شود باز هم بین بشر، مورد اختلاف باقی می‌ماند؛ مگر اینکه بگوییم اگر عقل در حد ذات خود پیش رود اختلافی در کار نیست؛ بلکه این عقلا هستند که اشتباه می‌کنند.

سوم: اگر مراد از عقل صریح، امور بدیهی است و غیر قابل اختلاف نیست، پس خصوصیات بدیهی را معلوم فرمایید. در این صورت آیا نبوت و اصول دین، اموری بدیهی هستند؟ چون آن مقدار که از عقل صریح گرفته می‌شود، با وحی جمع می‌گردد و لذا نمی‌تواند غیر صریح باشد. آیا اصول دین بدیهی است یا خیر؟

البته پاسخ این سؤال داده شده است. بنابر توضیحی که استاد فرمودند، بدیهی به آن معنا حتی شامل چیزهایی است که به استدلال نیاز دارد.

چهارم: آیا برخی از مواردی که با قیاس حاصل می‌شود می‌تواند در تعریف بدیهی قرار گیرند و اگر غیر از این است، آیا ادله غیر بدیهی و غیر صریح نیز مورد قبول شما است؟

فراگیری دایره عقل صریح، نسبت به «برهان و استدلال» (به‌عنوان حجتی بر خداوند)

پاسخ این سؤال هم در این جلسه روشن شد که برهان و استدلال نیز می‌تواند به مجموعه عقل صریح تعلق گیرد؛ منتها وقتی برهان در آن وارد می‌شود، در اینجا همان‌گونه که فرمودند، هر چیزی را که شامل استدلال شده باشد می‌توان حجتی در قبال خداوند داشت.

دو نگاه متفاوت به ریشه اختلافات حوزه عقل

اگر قرار باشد اصل اختلاف، در قبال خداوند حجت باشد، آن‌گاه باید بین آن فاصله قرار داد که آیا ما معتقدیم اختلاف در خود عقل است یا در روش و یا روندهای دیگر؟ اگر نفس عقل را از طریق برهان و استدلالی که هست پذیرفتیم و آن را مسیری دانستیم که ما را به سوی حقیقت هدایت می‌کند، آن‌گاه این اختلاف صرفاً متوجه سالکان خواهد بود و نه عقل صریح و مسیر استدلال. در این حال، مشکل حل می‌شود. در غیر این صورت با موضعی که استاد فرمودند چون در چارچوب روش، اختلاف وجود دارد کماکان مشکل باقی می‌ماند؛ به عنوان مثال در حوزه فقه اصغر (و نیز در بحث‌های روش‌شناسی آن و خود فقه) می‌بینیم که صاحب معالم سخنی می‌گوید و صاحب قوانین، بسیاری از آنها را رد می‌کند. بنابراین اختلافات بسیاری وجود دارد. حال آیا می‌توان گفت: «ای خدایی که عقل را به‌عنوان یکی از منابع فقه قرار دادی و آن نیز حجت است، چرا باید این همه اختلاف در حوزه فقه و اصول باشد؟!» مسلماً پاسخ آن این خواهد بود که اگر عقل درست حرکت کند و عاقل گرفتار مغالطه‌ها نشود، احیاناً به یک اصل و نتیجه واحد خواهد رسید.

منتفی نشدن «حجیت» حتی در صورت بقای اختلافات در حوزه عقل و نقل

البته در حوزه علوم و مسائل عملی که حوزه حجّت ظاهری است و قصد ما هم رسیدن به حقیقت نمی‌باشد، حتی می‌توان نوعی تکثر را در این احکام پذیرفت. پس صرف وجود اختلاف در حوزه فقه، اصول و فقه اکبر (که مربوط به اصول اعتقادات است) نمی‌تواند مانعی برای حجیت مسئله قلمداد گردد و یا گفته شود میان فلاسفه اختلافات فراوانی وجود دارد. با آنکه این سخن درست است، اما این اختلاف دارای مرز می‌باشد. کسانی که تفسیر می‌کنند، در جایی شکاک می‌شوند و می‌گویند معرفتی در کار نیست و در جای دیگر ماتریالیست می‌شوند که در این حال اصلاً الهی نیستند؛ اما فلاسفه‌ای که بر اساس تعقل، مبدأ و معاد را اثبات می‌کنند، ما معتقدیم عقل صریح، همین است و این افراد مسیر را درست پیموده‌اند.

«فلسفه اسلامی»، تلاش عقل برای اثبات مبدأ و معاد و محدودیت کارآیی خود

البته بر ما است که مغالطات آنها را نشان دهیم و روایاتی هم که مانند «العقل ما عبد به الرحمن» داریم، مشعر به این است که اگر عقل واقعاً حجّت خداوند باشد، باید این کار انجام شود. اگر هم بر اساس استدلال و برهان به ایمان رسیده‌ایم، این مسیر را طی کرده و پیش آمده‌ایم. پس عقل صریح که می‌خواهد در باب عالم بیندیشد، یا در گام نخست گرفتار مغالطه می‌شود و عقل را به جای آنکه چراغ بداند، حجاب می‌داند، یا بعد از اینکه چند گام پیش آمد همین عقل، که خود در حال شناسایی خداوند و جهان است، نمی‌توان در گام‌های نخستین چنین خطابش کرد: «ای عقل بدان که در این آیه، خداوند چنین می‌گوید پس باید آن را بپذیری!» همان‌گونه که استاد نیز فرمودند، این عقل وقتی به اینجا رسید که مبدأ و معاد و وحی وجود دارد و در عین حال محدودیت خود را هم اثبات کرد، آن‌گاه فلسفه در اینجا هویت دینی و اسلامی پیدا می‌کند. اگر نخواهیم نام آن را فلسفه بگذاریم، می‌توان آن را تلاش عقل برای شناخت عالم و مسائل کلی جهان نامید. من فکر می‌کنم استاد با این مسئله موافقت.

از اینجا به بعد اختلافات فراوانی وجود دارد؛ همان‌گونه که اختلافات زیادی در حوزه فقه مشاهده می‌شود. از اینجا به بعد ما باید در حوزه «رحماء بینهم» قرار بگیریم. اگر در این

مقدار با یکدیگر اشتراک داشته باشیم، نباید با یک عنوان گذاشتن، تعریض کنیم به اینکه دیگرانی که با ما موافق نیستند اصولاً وحی را کنار گذاشته‌اند! گرچه دیگران نیز بسیار دچار اشتباه شده باشند و لوازم بسیاری از سخنان آنان کفر باشد. مگر عباراتی شبیه این تکفیرها را در عبارات قهقی نمی‌بینیم؟ مگر عبارت‌ها و تعریضات صاحب «حدائق» را بر علامه، شیخ و دیگران نمی‌بینیم؟ در آنجا عبارات بسیار تندی به کار رفته و در عین حال به آن بزرگواران توصیه می‌شود که باید چارچوب یک بحث عملی را حفظ کنند.

ضرورت پرهیز از صف بندی‌های دروغین در بین حوزه فلسفه و غیر آن

با این وصف، اگر این موارد مورد وفاق است، پیام نباید این باشد که این نحوه عقلانیت در حوزه تعقل اسلامی، بخشی را به نام فلسفه و بخشی دیگر را به عنوان مکتبی در مقابل فلسفه قرار دهد؛ چون بدین ترتیب صف بندی‌های دروغین و کاذب ایجاد می‌شود و عملاً مانع تفکر می‌شود. این پیام را باید همواره بیان کرد که اصلاً وحی برای رسمیت دادن به اصالت عقل آمده است. اصولاً در قدم اول که به سراغ این مطالب می‌رویم یا مفاهیم قرآنی نیز انس می‌گیریم. هیچ کس با این سخن مخالف نیست. مگر صدرالمتألهین مفسر نیست؟ مگر فیض، محدث نیست؟ مگر بسیاری از اساتید کنونی، از مفسران قرآن نیستند که گفته می‌شود این افراد، وحی را کنار گذاشته‌اند و فقط با عقل کار می‌کنند؟ به اعتقاد بنده این امر باعث ایجاد تشویش‌های کاذب می‌شود.

سیحانی: با پایان یافتن وقت هیات محترم نقد و بررسی در این زمان، اینک از جناب آقای سیدان دعوت می‌شود پاسخ خود را به پرسش‌ها و اشکالات مطرح شده بیان فرمایند.

نظریه

سیدان: در ارتباط با پرسش‌هایی که مطرح شد، فرمودند پاسخ آنها را دریافت کرده‌اند و در ارتباط با برخی از مسائل نیز باز گاهی مسائل نسبت داده می‌شود؛ یعنی گاه چیزی گفته

می‌شود که اصلاً در ارتباط با عرض بنده نیست و اشکالاتی به آن وارد می‌شود که از آنها می‌گذریم.

تنها این جهت را تذکر می‌دهم که در ارتباط با بخشی که به عنوان بررسی دیدگاه مکتب تفکیک مطرح است، قصد دارم از مدار این بحث خارج نشوم. در غیر این صورت سخنان سایرین در جای خود محفوظ است و هر کدام جای بحث دارد و ممکن است در خصوص برخی از اینها توضیحاتی داده شود تا مقصود معین شود و در نتیجه اشکالی که به نظر می‌رسد وارد نباشد.

اعتقاد به «عدم مخالفت عقل با وحی» از سوی طرفداران فلسفه و مکتب تفکیک

۲۲۵

بررسی نسبت «عقل و وحی»

محدوده عنوان بحث «نسبت عقل و وحی» می‌باشد و البته هیچ یک از طرفداران مکتب تفکیک، قائل نیستند که عقل با وحی مخالف است. بنده نیز به این اصل پرداختم که فلسفه نیز همین است. فیلسوف اسلامی هیچ‌گاه عقل خود را با وحی در تضاد نمی‌بیند؛ زیرا وقتی عقل، وحی را به عنوان اینکه از طرف علم محیط بی‌خطا، آمده است قبول می‌کند، طبعاً عقل را با آن متضاد نمی‌بیند. سخن اینجا است که آنچه به عنوان وحی مطرح شده آیا همین ظاهر از آن اراده شده است یا خیر؟ و آیا همین، مقصود است یا چنین نیست؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال بین‌المللی مکتب تفکیک

«عقل، بیان‌کننده واقع»، نزد مکتب تفکیک

چون قصد ندارم از بحث خارج شوم، بیان این نکته را ضروری می‌دانم که آنچه بنده به مکتب تفکیک و جامع بر بیانات تفکیکی‌ها نسبت دادم، اصطلاح تازه‌ای است و در گذشته هم از این کلمه استفاده نشده است؛ چون در ارتباط با مسئله عقل، هیچ تفکیکی‌ای نگفته است عقل با وحی تضاد دارد؛ بلکه آنها اصرار می‌ورزند که عقل نیز همچون وحی، واقع را نشان می‌دهد. بنابراین مهندسانی که در این مسیر قرار دارند اول، کتاب «العقل» و سپس کتاب

«العلم» و بعد مباحث دیگر را مطرح کرده‌اند. در هر حال در ارتباط با موضوع بحث (یعنی نسبت عقل و وحی) عرض بنده این بود که عقل با وحی در عین تمایز، تطابق دارد. بنابراین هیچ یک از افرادی که به این جمله منتسبند، نگفته‌اند که عقل با وحی در تضاد است. حرفی که آنها دارند این است: «آنچه عقلا گفته‌اند که عقل، چنین و چنان است این ادعای مناسبی نیست و مخالف است.» پس آنچه من گفتم، در ارتباط با کل طرفداران مکتب تفکیک است که هیچ کدام نه عقل را مضاد با وحی بلکه با توجه به خصوصیتی که عرض شد، منطبق با وحی می‌دانند.

قیاس «اختلافات فقها با اختلافات فلاسفه»، یک قیاس مع الفارق

اما درباره مسئله‌ای که جناب آقای پارسانیا در بیانات خود فرمودند، بنده مطلق اختلاف را نگفتم که چیست. بلکه عرض کردم اگر استدلالات معمول را عقل بنامیم و بگوییم همان عقلی است که دین نیز آن را حجت قرار داده است، آن‌گاه به این مشکل باید پاسخ داده شود؛ در غیر این صورت آنچه عقل و استدلال عقلی نیست، جای خود را دارد. این مسئله خیلی بین است که اختلافات فقها را نباید با اختلافات فلاسفه مقایسه کرد و گفت چون فلاسفه با یکدیگر اختلاف دارند چنین است. در هر حال در ارتباط با فقها، این قیاس درست نیست. زیرا فقها در جهت فهم و استفاده از متون وحی حرکت می‌کنند و با استفرغ و سع می‌دارند تا از آن، چیزی را درک و سپس ادعای قطع و حجت کنند. بنابراین ایشان ادعای مطابقت با واقع را ندارند. مهم این است که طبق تکلیف خود عمل می‌کنند که همان همت بر استفاده از مدارک و حیاتی در استنباط فروع است. اما در فلسفه، مسئله این نیست؛ بلکه هر کدام از فلاسفه ادعای رسیدن به واقع را دارند و اختلافات آنان کشف می‌کند که نتوانسته‌اند به صورت عقلانی عمل کنند. اگر می‌گفتم فقها نیز به صورت عقلانی با عقل خود حرکت کرده و همه کارهای آنان عقلانی، صحیح و کاشف از واقع است، آن‌گاه جای داشت سؤال کنیم: «پس چرا بین آنها اختلاف وجود دارد؟» حال آنکه درباره فقها، چنین ادعایی نشده است.

«وجود اختلافات عقلا» حاکی از عدم تحقق حرکت عقلانی و نرسیدن به واقع

ولی در ارتباط با فلسفه، حرکت عقلانی تا آنجا که به واقع برسد، مطرح است. طبعاً اختلاف آنان نشان می‌دهد که حرکت عقلانی مورد نظر در بین ایشان انجام نشده است؛ گرچه نیت آنان، انجام کار عقلانی بوده است. (و در این مسئله جای هیچ سخنی نیست نه اینکه نظر و نیت دیگری داشته‌اند.) بنابراین اگر می‌بینیم در حرکت آنان اختلافات فراوانی وجود دارد، نشان می‌دهد که کار عقلانی مورد نظر ایشان محقق نشده است. اما فقها بر اساس تکلیف خود که استنباط از متن وحی است حرکت کرده‌اند و هیچ ادعایی نیز مبتنی بر حرکت عقلانی (به این معنا که به واقع برسند) ندارند؛ در نتیجه اختلافات موجود بین آنان، اشکال ندارد. ولی در فلسفه، مسئله، غیر از این است و ادعای رسیدن به واقع از هر کدام وجود دارد. حتی بسیاری از اوقات، مسائل به عنوان «برهان للعرشون» مطرح می‌شود و در عین حال اختلاف، شدید است؛ پس می‌گوییم این اختلاف شدید، نشان دهنده عدم حرکت عقلانی است و ظاهراً این امر، از بینات است.

«تعقل در حوزه وحی»، امری مقدم بر تمامی وظایف فلاسفه

اما تذکری که بنده قصد دارم مطرح کنم و شما نیز در ضمن سخنان خود داشتید، این است که به طور کلی رعایت جهات ادب در مسائل صورت گیرد و گفته نشود که «آنها نخوانده‌اند و نفهمیده‌اند پس چنین گفته‌اند» همچنین باید به همه تذکر داده شود که نه تکفیر صورت گیرد و نه تکریم؛ بلکه باید با مباحثه علمی مسائل را روشن ساخت. اگر می‌خواهیم به جایی برسیم، باید مصادیق مسائل مطرح شود تا ببینیم نظرات افرادی که فیلسوف نامیده می‌شوند در این مسائل مهم (اعم از توحید و غیر آن) چیست.

چنانچه از ابتدا گفتیم، فلسفه به معنای تعقل و از بدیهیات به نظریات رسیدن است و این کاملاً مورد مقبول است؛ اما چنانچه با بررسی مصادیق مشخص شد که در کلیات و مهمات مسائل معرفتی از مبدأ تا معاد، آنچه گفته شده با نصوص وحیانی سازگاری ندارد، آن‌گاه طبیعی است جمعی که در آن جهت حرکت کرده باشند، چون نتیجه کارشان چنین است ادعا

کرد مطلوب این است که ایشان در جهت تعقل در وحی حرکت می‌کردند و از ابتدا با وحی بوده‌اند. نباید این گونه باشد که آنها پس از پایان کار به سراغ وحی بروند تا در نتیجه، این مسائل پیش بیاید.

پس به طور خلاصه سه مسئله عنوان شد:

اول - به منظور خارج نشدن از موضوع بحث، صرفاً به بررسی مطابقت عقل با وحی پرداخته شد و این در ارتباط با کل کسانی است که طرفدار دیدگاه تفکیک هستند؛ یعنی هیچ کس از آنان درباره عدم مطابقت عقل با وحی چیزی نگفته است. حال اگر اختلافاتی در سایر مطالب وجود دارد، در جای خود محفوظ است که هر کدام باید مطرح شود و البته ممکن است نسبت به بسیاری از آنها مثبت یا نافی باشد. البته چون بنده در اینجا به نمایندگی از مکتب تفکیک حضور دارم، حق دارید بگویید تنها باید در خصوص این مکتب سخن گفته شود. سخن بنده در باب این مکتب چنین است که همه آنان هیچ‌گاه نگفته‌اند عقل با وحی تضاد دارد؛ بلکه همگی معتقدند مطالب از این قرار است. بنده به نوبه خود آمادگی دارم در ارتباط با هر یک از مصادیق مهم در حکمت متعالیه، مبدأ، معاد و... که عزیزان انتخاب کنند پاسخگو باشم.

سپحانی: از آنجا که وقت مختصری در اختیار عزیزان حاضر در جلسه گذاشته می‌شود، در این لحظه از آقایان زمانی و شریفی دعوت می‌شود مطالب خود را مطرح کنند.

نقد

زمانی: موضوع مورد بحث، «نسبت عقل و وحی» و هدف، رسیدن به واقع است. برای این کار باید ابزارهایی که ما را به شناخت واقعیت می‌رساند مورد بررسی قرار گیرد. این ابزارها عبارتند از: ۱- حس ۲- عقل ۳- فطرت ۴- وحی ۵- قلب
 البته هر کدام از این منابع ما را به قسمتی از حقایق می‌رساند. محققان معمولاً طبق ذوق و سلیقه خویش، راهی را برمی‌گزینند. برخی به سراغ عرفان و اشراق می‌روند و این به یک

رشته یا دریافت شخصی بدل می‌شود که قابل انتقال نیست؛ اما روش ما این است که تمام این منابع باید ما را به واقع رساند. اگر از طریق حس حرکت می‌کنیم، تعدادی از ادراکات حسی را گرفته و با استفاده از عقل به کلیات می‌رسیم. اما با توجه به محدودیت عقل و با کمک گرفتن از فیلتر وحی، می‌کوشیم قسمت‌هایی که ما را به واقع می‌رساند، شناسایی و جهاتی را که با وحی، نفی می‌شود برطرف کنیم. در این قسمت همه موارد فوق باید با زیربنای فطری که همانا وجدانیات است، سازگاری داشته باشد.

نکته این است که در بُعد عقلی، معمولاً برخی اوقات دچار توهم می‌شویم؛ یعنی بعضی از مسائل را گرفته و تصور می‌کنیم این استدلال عقلی است و بر همین مبنا، تا ثریا دچار خطا می‌شویم. فلاسفه معمولاً دلایل عقلی را اقامه کرده و ارزش عقل را مبنا قرار می‌دهند و بعد استدلال می‌کنند که بر اساس «افلا تعقلون» یا «لعلکم تعقلون» یا ... باید به عقل ارزش داد. حال آنکه به مصادیق تعقل در قرآن دقت نمی‌کنند. اگر مواردی که در قرآن درباره تعقل وجود دارد مورد بررسی قرار گیرد، مشخص می‌شود موارد ذکر شده و مصادیقی که باید درباره آن تعقل شود، همان مظاهر طبیعی شامل آیات آفاقی و انفسی و تشریحی است؛ مانند «انا انزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون» یا «وله اختلاف الليل والنهار افلا تعقلون» یا «قال رب المشرق و المغرب و ما بینهما ان کنتم تعقلون» و ...

طرح چند پرسش پیرامون تعریف و ریشه «فلسفه اسلامی»

حاج آقا سیدان در متن مکتوب خود چنین می‌فرماید: «فلسفه نیز یک حرکت فطری و عقلانی و رسیدن از مسائل بدیهی به مسائل نظری و در یک کلام ورود در مسائل، با تفکر و تعقل است؛ اما واژه «اسلامی» برای فلسفه طبعاً به افرادی که پایبند اصول اسلامی بوده و در فضای حقایق اسلامی رشد یافته‌اند اطلاق می‌شود.»

پرسش من این است که آیا فلسفه اسلامی یکی است یا متعدد؟ آیا معنای پسوند «اسلامی» یا دریافتی که از اسلامی بودن داریم این است که از منابع اسلامی گرفته شده باشد؟ آیا در فلسفه‌های مُدوئی که در حال حاضر وجود دارد، یک آیه قران یا یک روایت می‌بینید؟

پس چطور می‌توان گفت این فلسفه، اسلامی است؟ آیا معنای «اسلامی»، غیر از این است که باید از متون اسلامی و وحی گرفته شده باشد؟ البته قصد داشتم مباحث بسیاری مطرح کنم، اما فقط به اختلافاتی که میان فقها وجود دارد اشاره می‌کنم که ریشه آن در همین فلسفه‌هایی است که وارد اصول فقه ما شده است.

ابهام در نوع برخورد مکتب تفکیک با مقوله عقل

شریفی: در چند جلسه‌ای که خدمت حاج آقا سیدان بودم، دریافتم خلاصه کلام ایشان این است که همه طرفداران مکتب تفکیک، عقل را حجت می‌دانند و یک نفر قائل نیست که عقل حجت نیست یا عقل و وحی تطابق ندارند؛ اما تمام سخن این جا است که منظور از عقل چیست؟ تمام اخباریون حتی افراطی‌ترین آنها مانند ملا محمد استرآبادی معتقدند عقل حجت است؛ اما چرا همه اینها را اهل ستمی نمی‌دانیم؟ زیرا تصویری که ایشان از عقل داشتند، غیر از تعریف رایج بود به اینکه عقل فطری، حجت است؛ یعنی همان عقلی که همه دارند و هر جا اندکی با ظاهر نصوص تخالف داشته باشد اصلاً عقل نیست. آقای سیدان بارها فرمودند «عقل بین، حجت است»؛ اما تمام سخن و سؤال استاد پارسانیا نیز همین بود که عقل بین دقیقاً چیست و چند مؤلفه دارد؟ مشخص کنید عقل بینی که مورد قبول همگان باشد و اگر به جایی برسد حجت است، چیست تا ببینیم آیا با یکدیگر اختلاف داریم یا خیر؟ اینکه فرمودند بحمدالله بین همه فلاسفه و غیر اینها اشتراک است، بنده معتقدم نه تنها اختلاف است بلکه این زاویه فکری، بسیار بنیادی و جدی است؛ زیرا ایشان تعریفی از عقل ارائه نمی‌دهند و صرفاً آن را به آنچه که مطابق ظاهر قرآن است برمی‌گردانند و آنچه را خلاف ظاهر است، اصلاً حجت نمی‌دانند.

جمع‌بندی مباحث

سیحانی: در اینجا سخن از اختلاف میان دو مکتب یا دو مشرب در مواجهه با عقل است و سخن از افراد نیست؛ آن هم افرادی که دارای یک چارچوب نظری و فکری هستند. در این جلسه نقطه‌های وفاق نیز عنوان گردید که اولاً عقل با وحی اختلاف ندارد و این هم محل بحث نیست. ثانیاً اینها دو نوع ماهیت مختلف دارند؛ بنابراین تمایز آنها در ماهیت، و تفاوت در مدرکات است که این هم محل وفاق است. ثالثاً روشن شد که وقتی سخن از عقل صریح به میان می‌آید منظور، صرف بدیهیات نیست، بلکه هر حرکت عقلی روشن، بر اساس بدیهیات - از دیدگاه مکتب تفکیک - به عنوان عقل شمرده می‌شود.

رایعاً نگاه ایشان به مکتب تفکیک به گونه‌ای است که ضرورت استفاده از وحی را اثبات می‌کنند؛ زیرا این حوزه، وسیع‌تر و گسترده‌تر از حوزه عقل است و در واقع عقل، در محدوده‌هایی نیازمند وحی می‌باشد؛ پس اختلاف اساسی در کجا است؟ یعنی چرا در جامعه چنین اختلافی وجود دارد؟ حداقل در این جلسه به صورت بین سعی شد با بیان مصداق به این پرسش پاسخ داده شود؛ گرچه این بحث باید مورد گفت‌وگوی بیشتری قرار گیرد.

خامساً با توجه به مطالبی که در این دو جلسه مطرح شد، آقای سیدان معتقدند عقل صریح باید بر تعدادی مبادی عقلی صریح و شیوه پیشبرد عقل صریح استوار باشد که ظاهراً از دیدگاه هیات نقد، محل اختلاف نیست؛ یعنی وقتی سخن از عقل به میان می‌آید، لاقلاً در مبادی نباید کسی اختلاف عظیم کند؛ همچنین در مسیر و منطقی که برای این عقل تعریف می‌شود نباید اختلافی وجود داشته باشد. در غیر این صورت از همان ابتدا نمی‌توان حرکت عقلی را آغاز کرد.

ضرورت تبیین دقیق‌تر «حدود و نقطه تماس عقل و وحی»

همه سخن در این است که وقتی این حرکت شروع می‌شود، از نیمه این راه دچار اختلاف می‌شویم. این اختلاف، یا اختلاف بزرگان با یکدیگر و یا اختلاف میان نتایج تفکر ما با متون دینی است. ظاهراً اختلاف اصلی، میان آنچه در مکتب تفکیک و آنچه در فلسفه است همین

جا است که «در کجا و چه محدوده‌ای باید التزام به عقل پیدا کنیم و از آن به بعد، هر آنچه را که می‌فهمیم، مبتنی بر وحی تخطئه نمائیم؟» چون برخی معتقدند هم مطالب و نصوص وحی گویا است و حقایقی را بیان می‌کند که برای ما معتبر است و هم عقل، مبانی و اصولی دارد که ما را به مجموعه‌ای از معارف می‌رساند. اگر قرار بر این باشد که هر چه را عقل می‌فهمد و استدلال می‌کند تا انتها معتبر باشد، اصولاً بحث از اختلاف یا نسبت عقل و وحی، بیهوده است. کسی که از نسبت عقل و وحی سخن می‌گوید، یعنی معتقد است در مرزی، عقل و وحی با یکدیگر تماس پیدا می‌کنند؛ در جایی، عقل کار را به وحی می‌سپارد و در جای دیگر وحی باید متکی به عقل باشد؛ از این‌رو اختلاف میان این دو دیدگاه، در حدود و نقطه تماس عقل و وحی است.

تقاضای بنده این است که ضمن پاسخ دادن به این پرسش‌ها، بر این نکته بیشتر تأکید شود؛ زیرا با وارد شدن به مصادیق، می‌توان درباره آن بیشتر بحث کرد. اما در اینجا باید معیاری به دست آوریم که تا کجا این استدلال عقلی، صراحت و روشنی دارد. مبنای فهم و عقل است؟ از کجا به بعد باید بر اساس فهم، آن را به وحی واگذار کرد؟ در پایان، نظر فلاسفه اسلامی نیز تبیین خواهد شد.

نظریه

سیدان: در پاسخ به پرسش اول، در خصوص اینکه در برخی از مطالب، از واژه «فلسفه اسلامی» استفاده شده است، ظاهراً ایشان معترض بودند که نباید از چنین کلمه‌ای استفاده شود. اگر نظر ایشان چنین باشد، این مسئله فقط به شخص ایشان مربوط است؛ اما به دلیل آنکه فضای آشنایی با مسائل اسلامی و وحیانی مطرح است و ما به صورت جدی، به حقیقت اسلام، اهل بیت (ع) و آنچه این مکاتب آورده‌اند معتقد و پایبندیم، از این واژه استفاده کردم. با آنکه ممکن است گاهی اوقات در برخی مسائل عقلانی اختلافاتی به وجود آید، اما نیت آنان این نیست به گونه‌ای مشی کنند که با اسلام سازگار نباشد. هرگز چنین نیست.

اما در خصوص مطلبی که فرمودند: «جمع تفکیکی‌ها معتقدند هرچه با ظواهر دین سازگار نباشد، ضد عقل است و اگر عقل با ظاهری از ظواهر دین سازگار نباشد ارزشی ندارد و باید

آن را کنار گذاشت؛ یعنی حتی اگر تعقل با ظاهری از ظواهر دین منافات داشته باشد، هیچ ارزشی ندارد» بنده متذکر می‌شوم شخصاً در ارتباط با افرادی که در این خصوص فعالیت می‌کنند این مطلب را مشاهده نکرده‌ام که حتی اگر تعقلی بر اساس همان مسائل بدیهی و استوار بر آن، با ظواهر دین منافات داشته باشد، باید آن را کنار گذاشت! آنچه بنده می‌دانم این است که اگر ظواهری، با عقلی که بر اساس بدیهیات یا استوار بر بدیهیات پایه‌ریزی شده است تضادی نداشته باشد، داعیه‌ای نداریم که آن ظاهر را دستکاری کنیم؛ بلکه این امر در جای خود محفوظ است. در غیر این صورت چنانچه با عقل و به صورت بین بفهمیم که این مطالب صحیح نیست یا استوار بر مسائل بیینی است، آن‌گاه در آنجا چنین ظواهری باید توجیه شوند.

«اکتفا به ظاهر و حذف عقل»، شیوه اخباریون و حنابله

همیشه این ادعا را داشته‌ایم که هر چه از این موارد در وحی وجود دارد، خود وحی، قبل و بهتر از همه، آن را بیان کرده است؛ در نتیجه با این برداشت، گفته می‌شود این، کار اخباری‌ها و حنابله است که باید به هر چه که از ظواهر دین است اکتفا کرد و به چیز دیگری نیندیشید! البته درباره این مسئله یکی از آقایان به همین مطلب اشاره کردند که اخباریون و... چون در جهات عقلی کار نکرده و متوجه نشده‌اند که بسیاری از ظواهر دین با عقل مخالف است، به همین دلیل بر ظواهر دین حفاظت کرده‌اند. بنده در آن جلسه به عنوان شوخی عرض کردم بد نیست در هر مسئله‌ای، جهات مختلف مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

اما سخن ما این است که خیر، با این موارد برخورد و مشاهده شده است. بنابراین هرگز این چنین نیست که ما مانند افرادی چون اخباریون، سخن گفته باشیم؛ به عنوان مثال ما بر «عظماً نخره» که در قرآن در بحث معاد گفته شده است باید حفاظت کنیم. بعد می‌بینیم که این «عظماً نخره» را مرحوم میرزا احمد آشتیانی در «لوائح الحقایق» و مرحوم سیداحمد خوانساری در کتاب دیگر و مرحوم حاج محمد تقی آملی در «درر» خود و حضرت آقای خوبی در «منهاج الفقاهه» مطرح کرده‌اند که برخی مانند مرحوم آیت الله خوبی (ره) می‌فرمایند: «هر کس اعتقادی به «عظماً نخره» ندارد، چه قاصر و چه مقصر باشد کذا و کذا است.» در هر حال اگر این اعتقادات، از حنابله و اخباریون باشد، می‌گوییم از آنها نیستیم.

بنابراین این گونه نیست که اگر یک استدلال عقلی روشن، با ظاهر مخالف باشد، باید عقل را کنار گذاشت. خیر چنین نیست یا حداقل بنده چنین نسبتی را ندیده‌ام.

اتکای «وحی به عقل» در اثبات اصول دین

اما آنچه آقای سبحانی فرمودند مطلب بسیار دقیق، صحیح و شریفی است که در ابتدا عرض می‌کنم در خصوص کاربرد عقل، همه بر اینکه عقل، دارای جایگاه خویش است و باید کارها عقلانی باشد، متفقیم؛ تا آنجا که حتی وحی نیز متکی به عقل است؛ زیرا با عقل، خدا، وحی و نبوت اثبات شده و با آن، وحی را پذیرفته‌ایم. تا اینجا، وحی متکی به عقل می‌شود. بنابراین عقل جایگاه خود را دارد و چراغ تعقل در وحی، مورد قبول می‌باشد.

«عقل»، ترسیم‌گر مرز (نسبت) خود با وحی، نزد موحدان

نکته اساسی که جناب آقای سبحانی فرمودند این بود که در این مسئله تا کجا می‌توان از عقل استفاده کرد؟ اگر عقل در همه جا کاربرد دارد، پس به وحیی که عقل آن را قبول و تثبیت کرده نیازی. طبعاً عقل باید حدودی داشته باشد؛ وگرنه ممکن است نیازی به آن نباشد. به اعتقاد ما همگی در این مسئله مشترکیم که می‌توان مرزی را در نظر گرفت که یک راه، استفاده از خود عقل و درک حدود آن است. به بیان بهتر با کمک خود عقل می‌فهمیم که در این موارد، حدود عقل چیست؛ در غیراین صورت به خودی خود کاربرد ندارد. در هر حال هر کس با تعقل خویش، می‌تواند مرز اینها را بیابد. اگر کسی بگوید یافتن این است که به همه جا می‌رسیم، مشکلی نیست؛ ولی با توجه به اینکه به این نقطه رسیده‌ایم که به همه جا نمی‌رسیم و تنها به وحی رسیده‌ایم، آن‌گاه می‌توان گفت یک مرز چنین است که عقل، بسیاری از موارد و در حد فهم مسائلی مانند بهشت، دوزخ، برزخ و ... یا قسمتی از مسائل مربوط به مبدأ (و نه اصل اثبات مبدأ یا برخی از صفات آن) را رأساً تشخیص می‌دهد؛ برای مثال ممکن است خود عقل دریابد که در اموری، توان ادراک ندارد.

در هر حال یک مرز بین محدوده عقل و وحی برای کسانی که وحی را پذیرفته‌اند این است که خود عقل اعلام می‌کند چه مسائلی را درک می‌کند و از فهم چه مسائلی عاجز است.

حجیت یقین قاطع و روشن، حتی در صورت تخالف آنها با یکدیگر

اگر چنانچه با عقل، به وحی رسیدیم و به صورت جدی در آن تعقل و تدبر کردیم و به صراحتی که قابل انکار نیست به اینجا رسیدیم که در این مسئله، وحی با چنین سند و دلالتی چنین می‌گوید که ما آن را قبول کرده‌ایم، آن‌گاه به صورت روشن این موضوع مطرح می‌شود که با توجه به زیربنای موجود، عقل به روشنی وحی را قبول کرده است و البته در این وحی هم تشکیکی در کار نیست. از آن طرف، به واقع وقتی بررسی کردیم، می‌بینیم صراحت غیرقابل انکاری در بیان وحی احساس می‌شود؛ یعنی در مطلبی که بیان کرده واقعاً صراحت دارد و نخواسته اغماض یا سرپوشی کند یا دوگانه سخن بگوید. خداوند واقع را گفته و آن را به صراحت بیان کرده است؛ به گونه‌ای که این امر قابل تأویل و توجیه نیست و اگر گفته شود مقصود خداوند، غیر از این است، حتماً از باب تخاطب، ارشاد و هدایتگری خارج است؛ ولی چون وحی در جریان هدایت و ارشاد بوده است، مطلب را نیز به گونه‌ای بیان کرده که هر کس با رعایت موازین استفاده از لغت و مسائل ادب عرب که در ارتباط با دین مطرح است، از این عبارات این چنین می‌فهمد، پس با توجه به زیربنایی که داشتیم باید توقف کنیم و اگر چنانچه به نظر رسید که این مسئله از صراحت برخوردار است - همان‌گونه که جناب آقای سبحانی نیز فرمودند - حتماً مشکلی وجود ندارد و شخصاً به این نتیجه می‌رسیم که مطلب را نفهمیده‌ایم. اما اگر چنانچه فکر کنیم که آن مسئله را فهمیده‌ایم، این امر، خلاف است؛ زیرا فرض ما این است که چنین چیزی نیست؛ یعنی اگر چنانچه وارد مسائل شویم و همه آن را درک کنیم، اگر وحی، صریح باشد و عقل نیز با آن شرایطی که گفته شد (یعنی عقل بین و صریح و آنچه استوار بر عقل صریح است) صریحاً با این نصوص تضاد داشته باشد، اولاً معتقدیم چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد و ثانیاً فرض می‌کنیم که در آن صورت باید تذکراتی به وی داده شود که با توجه به اینکه استدلال‌هایی مانند تفکر شما در سایر مسائل وجود دارد که مورد قبول شما هم نیست و نسبت به آن تشکیک می‌کنید، آن‌گاه می‌توان به این نتیجه رسید که تعقل شما صحیح

نموده و ممکن است از جهاتی اشتباه رخ داده باشد. بدین ترتیب چنین شخصی ممکن است با چنین تذکراتی، از آنچه فهمیده است دست بردارد و اگر چنانچه نظر وی با صریح وحی مخالف است، آن‌گاه نمی‌تواند بگوید این فهم من است و به صراحت به آن رسیده‌ام و نمی‌توانم از آن دست بردارم. البته باز تکرار می‌کنم که چنین چیزی وجود ندارد و فرضاً اگر چنین باشد، باید این جهت را معتقد باشیم که عقل او با وحی صریح مخالف است و وضع به‌گونه‌ای است که عموم افراد از آن چنین فهمیده‌اند؛ درحالی‌که او چیز دیگری می‌فهمد.

در این حال نتیجه چه خواهد شد؛ مکملش چیست و چه دلالتی خواهد کرد؟ باید گفت به چنین شخصی هرگز نمی‌توان گفت از آنچه که فهمیده دست بردارد. ولی به نظر ما، یک جای کار اشکالی داشته که وی به این نتیجه رسیده است؛ زیرا از وحی صریح روشنی که عرض شد و در چه وضعیتی از صراحت و روشنی قرار دارد، نمی‌توان دست برداشت.

نقد

وجود اختلاف در آرای فقهی، در عین تمسک به «کتاب و سنت» و به‌کارگیری محدود «عقل»

فیاضی: حاج آقا سیدان فرمودند اگر در وحی تعقل شود و با چراغ عقل در منبع وحیانی دقت شود، می‌توان «حدوداً» در مسائل مهم به نظر واحد رسید. این اشکال بزرگی است و به نظر بنده این گونه نیست؛ یعنی وقتی هم که قرار باشد وارد مسائل شویم، کتاب و سنت را نیز (با همان معیارهای صحیح که ایشان اشاره کردند) خواهیم فهمید. اما من اضافه می‌کنم که علاوه بر آن معیارها، اجتهاد در اصول نیز شرط آن است؛ یعنی شخص باید اصولی باشد و صرف لغت و ادبیات کافی نیست؛ ولی اینکه به نتیجه واحد برسیم، بنده معتقدم این‌گونه نیست. البته حاج آقا سیدان در این خصوص با احتیاط رفتار کرده و واژه «حدوداً» و «معمولاً» را به کار بردند که نکته‌ای صحیح است.

شاهد آن، این است که خودشان فرمودند «فقها در جهت استفاده و استنباط از وحی حرکت می‌کنند» که بنده می‌گویم اگر این امر در همه مسائل نباشد، در بسیاری از مسائل

حتماً این‌گونه است؛ ولی در همانجا که می‌خواهند از خود کتاب و سنت استفاده کنند، عملاً می‌بینیم که به آرای مختلف می‌رسند. فردی می‌گوید، نماز جمعه در زمان غیبت یک حکم عقلی نیست و دیگری می‌گوید واجب تعیینی است؛ یکی می‌گوید واجب تخیری است و دیگری می‌گوید اگر انجام دهی، کافی است و دیگر نیازی به خواندن نماز ظهر نیست. پس فقهای ما بدون روش به چنین نتیجه‌ای نرسیده‌اند؛ بلکه با روش، آن هم روشی که مورد قبول اهل فن است و مسئله نیز مسئله‌ای است که عقل در آن دخالتی ندارد احیاناً به این نتیجه رسیده‌اند که مثلاً وجوب نماز جمعه در زمان غیبت، نه با دلیل عقلی اثبات و نه نفی می‌شود.

امکان ایجاد اختلاف، حتی در مسائل عقلی به ظاهر اجماعی

نکته دیگر ایشان فرمودند «مباحث فلسفی دو دسته‌اند: یک دسته مسائلی است که همه عقول بر آن اتفاق دارند و دسته دیگر، مسائل نظری و مورد افتراق است. مسائل دسته اول در انحصار فلسفه نیست. فلاسفه می‌گویند: این مسائل، فلسفی است و فلسفه از آنها دفاع می‌کند و البته هیچ یک از آنها از مسائلی نیست که در آن اختلاف نباشد.» اما همان‌گونه که حاج آقا یارسانیا اشاره فرمودند، یک عده هنوز هم به دلیل شبهاتی که برای آنان وجود دارد، معتقدند «اجتماع نقیضین محال نیست» که یکی از آنها «شبهه پارادوکس دروغگو» است؛ یعنی اگر کسی بگوید «همه حرف‌های من دروغ است» بالاخره این سخن نیز یا دروغ و یا راست است؛ درحالی‌که فلاسفه می‌گویند «صدق و کذب متناقضند.» اگر بگویید راست است، باید بپذیرید که این کلام، دروغ است. اگر بپذیرید دروغ است، باید بگویید راست است؛ پس در نتیجه، چون هم راست و هم دروغ است، اجتماع نقیضین محال نیست؛ زیرا عملاً این اجتماع، محقق شده است.

«حجیت عقل»، امری ذاتی و مستقل از امر و نهی معصوم (ع) و غیر معصوم

اما در خصوص «بطن» باید گفت سخن بنده در خصوص تأویل بود و نه بطن قرآن. ایشان نیز قبلاً تأکید کردند که اگر با عقل به نتیجه‌ای رسیدیم که خلاف وحی است و به عنوان

مثال فرمودند «ان الله على كل شيء قدير» اینکه لفظ «کل»، صریح و ظاهر در «عموم» است، آن‌گاه جای هیچ شبهه‌ای نیست. ولی در عین حال همگی به‌راحتی اذعان دارند که باید آن را تخصیص زد و گفت «الا المحالات».

با این وصف، اگر عقل، ذاتی است، بدین معنا است که حجیت خود را با امر کسی به دست نیاورده است. بنابراین تا آنجا که عقل می‌فهمد حجّت است؛ همان‌گونه که حاج آقا سیدان نیز اذعان دارند و فرمودند «اگر راه عقل پیموده شود ولو ما که در بیرون ایستاده‌ایم می‌بینیم، این نتیجه عقل به خاطر آنکه با صریح وحی مخالف است نتیجه صحیحی نیست». اما باید متوجه بود که عقل، حجیت خود را با امر کسی به دست نیاورده است. در غیر این صورت حجیت خود آن فرد نیز زیر سؤال می‌رود.

در هر حال جای سؤال است که آیا غیر از راه عقل می‌توان حجیت کلام معصوم (ع) و فرمایش پیامبر اکرم (ص) را اثبات کرد؟ عقلی که می‌خواهد حجیت خود را از پیغمبر اکرم (ص) بگیرد، این یک «دور صریح» است. بنابراین اگر عقل، حجیت خود را با امر کسی به دست نیاورده است، با نهی کسی نیز حجیت خود را از دست نمی‌دهد.

وجود تفاسیر و آرای مختلف، حتی در حوزه «بدیهیات»

اما مسئله «وحدت وجود»، تا مقداری که بنده جمع‌آوری کرده‌ام، دارای ۱۵ تفسیر است. بعضی از تفاسیر آن، همان‌گونه که فلاسفه ما فرموده‌اند، مربوط به جهله صوفیه است و برخی از آن تفاسیر حتی اگر به جناب آقای سیدان عرضه شود، بناچار آنها را می‌پذیرند و همان‌گونه که فرمودند این مطالب، موضوعی است و باید مورد بحث قرار گیرد.

اما اینکه فرمودند «باید از جایی شروع کنیم که مورد اختلاف نباشد» اگر منظور این است که بین طرفین نزاع، مورد اختلاف نباشد، درست است؛ یعنی اگر بخواهیم با یکدیگر بحثی را شروع کنیم، باید نقاط اشتراکی داشته باشیم؛ اما اگر منظور چیزی است که در پاسخ ایشان به سؤالات ما نوشته شده است که «اصلاً مورد اختلاف نباشد»، بنابراین هیچ بحثی نخواهیم داشت؛ زیرا همان‌گونه که اشاره کردند، هیچ امر بدیهی نیست که مخالف نداشته باشد؛ به عنوان مثال، بخش عمده‌ای از اصل «علیت»، مورد مخالفت است. اگر بخواهیم اصل «عدم تناقض» را حذف کنیم، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

ضرورت تفکیک بین «حجیت عقل» و «وفاق عقلا»

طبعاً اگر بخواهیم بگویم باید از مبانی‌ای شروع کنیم که هیچ کس با آن مخالف نباشد، این سخن با حجیت ذاتی عقل متضاد است؛ زیرا عقل، حجیت خود را از وفاق مردم نگرفته تا با اختلافات مردم آن را از دست دهد.

سیحانی: این مطلب را اصلاح می‌کنم که بالاخره باید یک وفاق نسبی میان عقلا وجود داشته باشد؛ چون اگر یک اصل، در ابتدا در سیر عقلی قبول شود، تازه این خود، محل اختلاف بین عقلا می‌باشد.

فیاضی: اما این امر ربطی به عقلا ندارد.

سیحانی: بالاخره باید معیاری برای عقل داشته باشیم؛ وگرنه بحث ما واقعاً بی‌فایده می‌شود. حال آن معیار بدیهی چیست؟

فیاضی: اصولاً فلسفه و منطق برای همین است. اتفاقاً در همین جا ضرورت فلسفه و منطق روشن می‌شود.

سیحانی: آیا فلسفه تعهد می‌کند که این امری بدیهی است؟

فیاضی: خیر. این امر با بحث‌های فلسفی تبیین می‌شود؛ به طوری که خود شما وقتی وارد می‌شوید، به این نتیجه خواهید رسید.

سیحانی: آیا آن را به عنوان عقلا می‌پذیرند؟

فیاضی: خیر! به عنوان عقل و نه عقلا.

سیحانی: منظور من از عقلا، فرد عاقل است.

فیاضی: ولو همه عقلا، با این مخالف باشند. اصولاً در مباحث فلسفی و عقلی، عرض کردم که نمی‌توان حجیت عقل خود را، از وفاق عقلا گرفت. بنابراین من اصلاً فرض را بر این گذاشتم که همه عقلا مخالفند؛ زیرا معیار، عقل است نه عقلا.

نظریه

امکان رسیدن به وحدت نظر در مسائل اعتقادی

سیدان: در ارتباط با مسئله اول، فقها با همین موازین کار می‌کنند و دارای اختلاف می‌باشند. این مطلب ضمن صحبت بیان گردید که در فقه، اختلافات خود متون بسیار است و

در نتیجه زمینه چنین اختلافاتی در این برداشت‌ها وجود دارد؛ اما در مورد مسائل اعتقادی ادعای ما این بود که اینها باید بررسی شوند. چون در این قبیل مسائل، حدوداً آرا و نظرات یکدست است و نتیجه کار به وحدت خواهد رسید. دیگر اینکه اگر چیزی را پذیرفتیم که وحی است و سپس برداشت‌ها مختلف شد، آن‌گاه وحدت در مسائل باید حین بررسی مشخص شود؛ زیرا پرسش این است که آیا «ما به وحدت می‌رسیم یا خیر؟» و من گفتم بله عموماً به وحدت می‌رسیم. اما حال که نمی‌رسیم «یا این واقعیت دارد یا ندارد؟» مطلبی است که باید در مسیر بحث مشخص شود.

در پایان در ارتباط با اینکه «عقل بین» چیست، ظاهراً همان ملاکی است که بنده عرض کردم و چیز دیگری مطرح نشد. امیدواریم با همین عقل‌گذاری در مسائل به صورت مصداقی صحبت شود.

نقد

همراه نبودن برخی از اصحاب مکتب تفکیک با برخی از دیدگاه‌های نظریه‌پرداز

پارسانیا: سعی می‌کنم بسیار کوتاه سه نکته را بیان کنم:

اول - استاد بزرگوار جناب آقای سیدان نکته‌ای را فرمودند که با آن موافق نیستم. ایشان می‌فرمایند: «آنچه را من بیان می‌کنم مشترکات میان همه کسانی است که قائل به تفکیکند» اما اگر عزیزان اجازه دهند، به برخی از متون و عبارات اشخاصی که نام نمی‌برم اما واقعاً به این نکته تصریح کرده‌اند که عقل را کاملاً از حد حجیت می‌اندازند، اشاره می‌کنم. البته به نظر می‌رسد برخی از دوستان تفکیکی که بنده خدمت آنان ارادت دارم و در این جلسه نیز حضور دارند، چندان با موضع‌گیری جناب آقای سیدان درباره حجیت عقل برای اثبات مبدأ و معاد و حجیت ذاتی آن موافق نباشند. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که آنچه ایشان می‌فرمایند مشترک بین همه باشد.

اما از جمله این عبارات است که یکی از افراد می‌فرماید: «اعظم الحجب للمعرفته حجاب العقل» و سپس ادامه می‌دهند که خرق این حجاب ممکن نیست، «الا بلا فطریه و لا تعقلیه»

این عبارت نسبت به مسائل موجود بسیار صریح است. البته ممکن است برداشت بنده از این عبارت غلط باشد و ایشان تفسیری داشته باشند که مراد چیز دیگری باشد. سبحانی: به نظر می‌رسد بررسی این‌گونه سخنان، نیازمند مجال دیگری است. سیدان: همان چیزی است که بنده گفتم؛ یعنی خوب است در ارتباط با مسائل، مصادیقی مطرح شود که آن را با توافق و محبت مورد بررسی قرار دهیم. در غیر این صورت در مورد آنچه آقای پارسانیا فرمودند؛ برخی معتقدند چنین نیست.

عدم رجوع حجیت ذاتی عقل، به «اجماع عقلا»

پارسانیا: نکته دوم این است که بنده معتقدم حجیت عقل، ذاتی است و به هیچ وجه به اجماع عقلا در جامعه علمی بازمی‌گردد. طبعاً نه از بیرون می‌توان بر عقل، تحکم و نه می‌توان آن را از عقل سلب کرد. عقل راه خود را به پیش می‌برد. حال اگر در مسیر خود به اینجا رسید که خدا و وحی را اثبات کند، از آنجا به بعد این نوع تفلسف، اسلامی است و از اختیار این فرد و آن فرد نیز خارج است؛ یعنی وقتی عقل عصمت وحی را اثبات کرد، اگر به جایی رسد که مبنای گفته شده با نص صریح سازگار نباشد، همان‌طور که آن طرف، دست خودش نیست، این طرف نیز دست او نخواهد بود که بگوید نمی‌توانم این کار را انجام دهم؛ یعنی اگر این، نص صریح است و عقل او گفته که این، سخن نبی و معصوم (ع) است، ناگزیر تناقضی در دو معرفت قائل شده است که در جلسه پیش نیز بنده این مسئله را عنوان کردم که باید در اینجا بگوید من حتماً در یکی از این دو قسمت - و نه تنها در قسمت آخر - اشتباه کرده و حقیقت را به درستی نفهمیده‌ام. بله او به خوبی می‌داند که برایش یک علم اجمالی ایجاد شده است که تنها یکی از این دو طرف، مطابق با واقع است و البته او نمی‌داند که کدام است و آنچه را حق است در مقام ثبوت خویش و بدون اینکه تشخیص دهد کدام بوده است، باید بپذیرد؛ پس در اینجا باید به این صورت برخورد کند.

سیدان: ضمن تشکر از شما که مطلب را بسیار بهتر بیان فرمودید. متذکر می‌شوم در چنین موردی که همان نص درست است، فرد در خود تفکر می‌کند. البته بنده گفتم خودش یا خودش فکر می‌کند؛ ولی شما تصحیح فرمودید و من از این بابت از شما متشکرم.

بیان سه مرحله «مفتاح، مصباح و میزان» برای عقل در نسبتش با «وحی»

پارسائیا: اما نکته سوم این سؤال است که می‌پرسند: «در فلسفه در کجا به آیات و روایات تمسک می‌ورزند؟» درحقیقت کار بحث فلسفی تا حوزه‌ای، مقدم بر این است که ما را به آستانه وحی برساند. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که در آن حوزه از مباحث، وقتی با تأمل، حجیت خود را به روشنی بیابد و از میان آنچه یافته، به حقارت و کوچکی خود و عظمت مبدأ پی ببرد، بیش از این را اثبات کند. لذا وقتی به وحی و ضرورت آن نایل می‌شود، اگر سراغ وحی بیاید صرفاً از باب ارشاد است. به بیان بهتر آموزه‌های وحی در اینجا ارشادی به سوی عقل است نه اینکه مستقلاً بخواهد برای او جایگاهی قائل باشد؛ تا اینجا عقل، «مفتاح» است و می‌تواند ما را به خانه وحی رساند. اما از این به بعد، «مصباح» است و صرفاً نص و ظاهر را تشخیص می‌دهد و در این مستقلاتی که ابتدائاً به اینجا رسیده، از اینجا به بعد «میزان» است؛ اما میزان آن محدود است. یعنی چنین نیست که نوعی عقلانیت در انسان تعریف شود که این عقل، تا آخر میزان باشد!

بازگشت اختلافات موجود به اختلاف در «روش»

البته آنچه در دیدگاه ابن‌رشد نیز به چشم می‌خورد، مسیری است که نمی‌توان انتظار داشت وحی با جایگاهی که برای آن بیان کردیم، شکل گیرد؛ اما اگر از این رشد بگذریم، دیگر فلاسفه، مسلمان تا این مبنا، همگی تفکیکی هستند. یعنی اگر بخواهیم نام آن را «تفکیک» بگذاریم، باید اختلافات موجود را در حوزه «روش» دانست و اگر در نوع مواردی که دوستان و عزیزان انتقاد دارند وارد شویم، می‌بینیم که خود فلاسفه، همین اعتقاد را داشته‌اند. بنابراین بنده نیز معتقدم که چگونگی بحث، کاملاً روشن است؛ اما تفاوت در روش باعث ایجاد اختلاف شده است و چون روش واحدی ندارد، همواره جای گفت‌وگو و تعامل وجود دارد.

سیدان: از مجموع مباحث می‌توان به این نتیجه رسید که بسیاری از کلیات، مورد اشتراک می‌باشد و بهتر است در آینده، مصادیق به صورت یک به یک مورد بحث قرار گیرد تا چگونگی آنها مشخص شود.

جمع‌بندی نهایی از هر دو جلسه

سبحانی: با توجه به مباحث ارائه شده در این دو جلسه، در خصوص مکتب تفکیک و فلسفه، بیشتر مباحث به تبیین «رابطه بین عقل و وحی» به عنوان یک بحث موضوعی و محتوایی اختصاص داشت. بنابراین عمده بحث‌های این دو جلسه، در این موضوع محدود گردید و نقاط اختلاف و اشتراک مطرح شد. از همه این مباحث چنین نتیجه گرفته می‌شود که اگر اختلافی در این دو مکتب وجود داشته باشد، بیشتر در حوزه روش‌شناسی «عقل و وحی» است؛ گرچه ابهاماتی نیز در روش‌شناسی فلسفه، در نسبت عقل و وحی و نیز در حوزه مکتب تفکیک وجود دارد که شایسته است در این حوزه، بحث بیشتری صورت گیرد.

تقاضای بنده این است که اساتید محترم و همچنین حضار گرامی، به این بحث بیشتر توجه کنند؛ زیرا اگر این نکته محوری و روشی واقعاً حل و فصل نشد، مشکلات به حال خود باقی می‌ماند. اصولاً این بحث روشی به تلقی ما از مبدأ عقل و وحی و نوع تعامل میان آنها و نیز محدوده این دو بازمی‌گردد.

نکته پایانی این است که کرسی‌های اصلی نظریه‌پردازی و نقد اندیشه، پیرامون یک موضوع عمده‌تاً در دو جلسه سازماندهی شده است تا زمینه تعامل بیشتر در نشست‌های تفصیلی باز نگه داشته شود و بتوان مباحث دیگری را دنبال کرد. بحث مصداقی نیز که بارها مورد تأکید حاج آقا سیدان قرار داشت، نیز در دستور کار قرار خواهد گرفت؛ اما ممکن است شیوه برگزاری آن تغییر یابد. از خداوند متعالی می‌خواهیم همه این زمینه‌ها و شرایط، مقدمه‌ای باشد برای فهم بهتر حقیقت و هر آنچه مرضی حق تعالی و ساحت مقدس حضرت ولی عصر(عج) است.

پرسش‌ها، اشکالات و ابهامات مدعوین، از چهارمین کرسی نظریه‌پردازی و نقد اندیشه

۱. اگر عقل، مورد قبول نظریه‌پرداز است و فلسفه نیز (چه اسلامی و چه یونانی آن) چیزی جز یک روش و ابزار عقلی نیست، پس مخالفت مکتب تفکیک یا فلسفه چگونه قابل توجیه است؟

۲. در مورد توضیح دو قسم فلسفه (که نظریه پرداز بیان کردند) مطلب، روشن نشد و نیازمند تنقیح بیشتر است.

۳. مگر «دین»، خود دارای ابزاری برای رفع شبهات خصم نیست که آقایان از ضرورت وجودی «فلسفه» برای این امر و دفاع از ساحت دین سخن می گویند؟ اصولاً پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) مگر برای دفع شبهات به فلسفه تمسک می کردند؟!

۴. برخی از آقایان «هیأت نقد و بررسی» به حدیث «العقل ما عبد به الرحمن» برای بیان مدعای خود تمسک می کنند؛ درحالی که منظور از عقل در اینجا، عقل نظری است نه عملی.

۵. ظاهر روایاتی مانند آنچه از ابن یقین در خصوص حضرت سلیمان (ع) و ذیل کریمه «ربّ هب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی» وقتی توسط امام معصوم (ع) تأویل می شود، به گونه ای است که نه تنها خلاف ظاهر بلکه مغیّر ظهور است. حال مکتب تفکیک چگونه این تأویلات را توجیه می کند؟

۶. اصولاً تفکیک میان دو حوزه مباحث فلسفی (که بخشی ابزار خادم دین و بخشی غیر آن است) مورد قبول خود فلاسفه نیز هست؛ چنین اختلافی در مورد سایر علوم مانند اصول، فقه، تفسیر و ... نیز هست؛ پس چرا مکتب تفکیک، تنها بر اختلاف در فلسفه، متمرکز است و آن را موجب ضلال می داند؟!

۷. اگر مکتب تفکیک قائل است که «رجوع به آیات و روایات، باعث حذف اختلافات می شود و بلافاصله نتیجه می گیرند پس باید مباحث فلسفه را که اختلاف زا است کنار گذاشت» چگونه می توانند اختلاف فقها را که مستمسکی جز آیات و روایات ندارند توجیه کنند؟!

۸. مکتب تفکیک، در مورد استدلالات مذکور در آیات و روایات، چه برخوردی دارد؟ اگر آنها را به اعتبار «قول معصوم بودن» می پذیرد، پس چگونه می تواند نسبت آن استدلال را با فلسفه رد کند؟ طبعاً اگر این استدلالات پذیرفتنی باشد، کلیت فلسفه نیز که هدف اصلی آن، دفاع از حقیقت اعتقادات است و با ادبیات مشابه در آیات و روایات سخن می گوید، چگونه قابل تشکیک است؟

۹. استفاده از روایات در حوزه اثبات اعتقادات، کم فایده است؛ چرا که دایره حجیت خبر آحاد، صرفاً به مسائل فرعی محدود می شود و با آنکه اخبار متواتر یقین آور است، اما تعداد

آنها اندک و قابل شمارش است. بنابراین مکتب تفکیک نیز چاره‌ای جز تمسک به فلسفه برای اثبات اعتقادات ندارد.

۱۰. چگونه می‌توان باب عقل نظری را مسدود کرد؛ درحالی‌که عقل، ذاتاً پرسشگر است و دنبال پاسخ‌هایی درخور می‌باشد؟

۱۱. اگر مراد نظریه‌پرداز، از «عقل صریح و بین» همان بدیهیات اولیه‌ای است که اخباریون نیز آن را حجت می‌دانستند، بلافاصله اشکال می‌شود که در این قبیل بدیهیات، اختلاف بسیاری بین اصحاب اندیشه وجود دارد و برخی از معرفت‌شناسان اصولاً چنین بیانی را برای معرفت قائل نیستند. بنابراین باید سرنوشت عقل صریح و حجیت آن نیز به سرنوشت فلسفه گرفتار آید!

۱۲. اگر اسلام دین جامع باشد (که هست)، بدان معنا است که برای ارزیابی برون‌دینی هم روش روشنی دارد؛ بنابراین دیگر توسل به فلسفه ارسطویی و امثال آن، معنایی جز نقص ذاتی دین نخواهد داشت.

۱۳. وجه تمایز «عقل و وهم» در کجا است و از کجا می‌توان نتیجه یک تفکر را عقلی یا وهمی دانست؟ طبعاً درک این تمایز نیز جز به میزانی چون وحی، صورت نمی‌گیرد و این همان نیاز عقل به وحی است؛ اما در تعارض بین مدرک عقلی و فهم از وحی صریح، کدام یک ترجیح دارد و کدام یک تأویل می‌شود؟

۱۴. چرا سخن از اتقان مباحث عقلی علم کلام به میان نمی‌آید؟ آقایان هیات نقد و بررسی باید به تفاوت بین «تعقل» و «فلسفه» و عدم خلط آنها با یکدیگر، بیشتر توجه کنند.

۱۵. آیا بهتر نیست ابتدائاً از تطابق یا عدم تطابق عقل و وحی (مشافه‌ی) بحث شود و در صورت اثبات اختلاف بین آنها ببینیم عقل، مقدم بوده است یا وحی؟

پرسش‌های «هیات نقد و بررسی» از «نظریه‌پرداز»

۱. با توجه به فرمایش شما مبنی بر اینکه عقل و وحی به رغم تمایزهایی، که از برخی جهات دارند، با یکدیگر تطابق دارند، مناسب است حوزه «تمایز و تطابق» بهتر روشن شود و در این مسیر خوب است به این پرسش نیز پاسخ داده شود که آیا تمایز موجب می‌شود

ادراکات و مدرکات عقل، غیر از مدرکات وحی باشد؟ و اگر مدرکات عقلی غیر از مدرکات وحیانی است، چگونه این مدرکات می‌تواند منشأ توجیه ظواهری باشد که خلاف عقل است (مانند: جاء ربک و ...)؟

۲. در عبارات و بیانات شما، حجیت «عقل صریح» پذیرفته شده است. مناسب است تفاوت عقل صریح و غیر صریح روشن شود. آیا مراد از عقل صریح، بدیهیات اولی و غیر اولی است یا مسائل نظری را نیز شامل می‌شود؟ آیا آنچه با برهان اثبات می‌شود مربوط به عقل صریح است، یا غیر آن است؟

۳. کسانی که با روش مورد نظر شما بحث عقلی می‌کنند، آیا الزاماً در مسائل علمی بحث به یک نتیجه واحد می‌رسند یا خیر؟ و اگر در مسیر بحث پس از تلاش روشمند علمی به نتیجه‌ای خلاف نظر شما یا دیگری رسیدند، آیا نظر آنها برای ایشان حجت است یا خیر؟ و آیا به نظر شما مسائل اختلافی‌ای که در این طریق پدید می‌آید، خصوصاً هنگامی که در حوزه مسائل دقیق نظری واقع می‌شود، برای عموم مردم، در چه سطحی و با چه بیاناتی قابل انتقال و شایسته بیان است؟

پاسخ‌های «نظریه پرداز» به «هیات نقد و بررسی»

جواب سؤال ۱:

روشن است که عقل به معنای حجت الاهی هیچ گاه با وحی تضادی ندارد؛ بلکه تطابق تام میان آنها وجود دارد. وحی، اخبار از واقع است و خطایی در آن به هیچ وجه وجود ندارد و عقل هم همانند وحی کاشف از واقع است و در آن هم خطایی راه ندارد؛ اما این بدان معنا نیست که قلمرو عقل هیچ محدودیتی نداشته باشد.

پس معلوم است اگر در مواردی ظاهر وحی با مدرک عقل به معنای حجت الاهی تنافی داشته باشد، در آن صورت از ظهور وحی رفع ید می‌شود و معنا و مراد الاهی از آن مورد باید از خود وحی استفاده شود. حکم عقل در این موارد رفع حجیت ظهور است نه بیان مراد و مقصود الاهی. البته خود وحی در این موارد حجیت ظهورات خویش را در برداشته است.

جواب سؤال ۲:

در مورد این سؤال هم روشن است که عقل صریح، به مسائل بدیهی و روشن و غیر قابل اختلاف گفته می شود و مسائل نظری مورد اختلاف را به هیچ وجه شامل نمی شود. پس به نظر ما رفع ید از نصوص و ظواهر آیات و روایات با مسائل نظری که میان خود فیلسوفان در آنها اختلاف وجود دارد، به هیچ وجه صحیح نیست و به نظر نمی رسد مسائل نظری که همه فیلسوفان در آن اتفاق داشته باشند و نصوص و ظواهر آیات و روایات با آنها مخالف باشد، وجود داشته باشد.

جواب سؤال ۳:

کسانی که با عقل صریح پیش می روند و با تعقل و تفکر در آیات و روایات به فهم آنها می پردازند و با روش اجتهادی با آنها برخورد می کنند اختلاف اساسی و عمیق در معارف ضروری و قطعی دینی نمی توان میان آنها پیدا کرد و روشن است همان طور که در همه علوم از جمله فلسفه و عرفان نظری، افراد در دریافت مطالب، سطوح و مراتب مختلف دارند، در دریافت معارف دینی هم افراد دارای مراتب مختلفند و آنچه به عموم مردم گفته می شود، هرگز خلاف واقع و خلاف اصول مکتب نمی باشد تا موجب اغوای عموم شود.

پی نوشت ها

۱. چندی قبل در تهران با یکی از مشاهیر که در عرفان عملی پیش رفته بود صحبتی داشتم. مطلب به اینجا رسید که وقتی کسی بولی به یک گدا می دهد گویا آن را در دست خدا گذاشته است و بالاخره خود او است که چنین و چنان می شود. بنده تا آخر گوش دادم و در آخر گفتم چند اشکال دارم: یکی اینکه اگر چنین است، پس چرا من نمی فهمم که خودم، او هستم؟ ایشان می خواستند اینرا با تعین و تصور درست کنند که البته فعلاً قصد ندارم وارد آن بحث ها شوم. مشخص است که با این سخنان ادعاهای آنها درست نمی شد. دیگر اینکه از ایشان پرسیدم «با این

نگرش»، امر و نهی و تکلیف و ... چه معنایی خواهد داشت؟ ایشان در جواب گفتند «اما اینکه خودت نمی‌فهمی؛ زیرا او از شدت ظهور، مخفی شده است». مثل اینکه در این جلسه ما از همه چیز حرف می‌زنیم غیر از این نوری که در سالن است؛ اما وقتی خود من، او هستم دیگر این کلام که «او از شدت ظهور، مخفی است» چه معنایی دارد؟ وقتی این را گفتم ایشان پاسخ دادند که «عقل تو قلدر است!» گفتم اگر عقل من قلدر است «تو کجا است» «من کجا هستم»، «تو منی»، «من تو هستم»، چه معنایی دارد؟

۲. خدا رحمت کند مرحوم استاد بزرگوارمان آیت الله العظمی قزوینی (ره) را که در هدایت بنده بسیار حق دارند و در درک این آیه به من کمک کردند.

